

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه تهران

عنوان

اسطوره آفرینش

درس مربوطه :

ادبیات فارسی

نام دانشجو:

سارا تقوایی

نام استاد:

دکتر شیوا زارعی

دانشکده حقوق

سال تحصیلی :

بهار - 1403

فهرست

مقدمه

4.....

تعریف اسطوره

5

تفاوت اسطوره و حماسه

6.....

تفاوت اسطوره و افسانه

6.....

پیوند اسطوره با زبان

7.....

اسطوره آفرینش

8.....

ماهیت و اهمیت اسطوره

10.....آفرینش

انواع اسطوره های کیهانی

11.....(آفرینش)

اسطوره های خلقت بومی

18.....آمریکا

اسطوره آفرینش و خلقت یونان باستان

19.....

اسطوره آفرینش و خلقت مصر باستان

20.....

24.....اسطوره آفرینش و خلقت ایران باستان

اسطوره آفرینش و خلقت هند

31.....باستان

انواع اسطوره های آفرینش در چین

32.....باستان

مقدمه

اسطوره در برداشتی کلی، نگرش پیش‌علمی و بخشی از میراث فرهنگی انسان است که ساختار آن با میزان رشد فرهنگ مادی و معنوی انسان در دوره‌های مختلف زندگانی وی پیوند دارد. چنین برداشتی چون خودِ اسطوره مه‌آلود است و نیاز به روشنگری دارد و نمودی از نگرش اسطوره‌ای می‌تواند ما را در این کار یاری دهد. در نظریه مه‌آلود استانیلی میلر در ۱۹۵۳م نیز گازه‌های متراکم در کائنات آغازین را صاعقه‌ای منفجر می‌کند و با پیدایی آمینواسید هستی آغاز می‌گردد. در اسطوره پیدایش هم جهان از انفجار تخم‌مرغی عظیم بر اقیانوس آغازین، هستی می‌یابد. اسطوره در برداشتی نادرست و در فرهنگ‌های عمومی روایت یا افسانه سنتی مربوط به انسان، یا نمودی طبیعی از آفرینش جهان و باشندگان آن، و روایتی اثبات‌ناشده و گاه دروغ یا پندار است. چنین برداشتی تا بدان حد بوده است که اسطوره‌زدایی را برای نخستین بار در محدوده دین از جانب پُرتستان آلمانی، رودلف بولتمان در هستی‌گرایی مسیحی مطرح می‌سازد که هدف آن پاسخ به بحران خداشناسی به‌یاری بشارت مسیحی است. اسطوره‌پردازی معاصر هم از این جهت در پی پاسخی به یأس انسان از هستی است. اینک پرداختن به اسطوره آسان‌تر می‌نماید؛ اسطوره زیرساخت اندیشه‌ها و رفتار انسان است و از دیدگاه‌های گوناگون مفهوم خویش را می‌یابد. چنین است که از دید انسان‌شناسان، دین‌پژوهان، جامعه‌شناسان و روان‌شناسان مورد بررسی قرار می‌گیرد و دستاورد این گزارش تعریف‌های گوناگون و ناهم‌اند اسطوره است. برای پرهیز از این آشفتگی بهتر آن است که از تعریف اسطوره دوری جست و به هم‌نگری پژوهندگان در رویکرد به عناصر مشترک در اساطیر توجه داشت. اسطوره‌شناسی دانشی است که به بررسی روابط میان افسانه‌ها و جایگاه آنها در دنیای امروز می‌پردازد. اسطوره نماد زندگی دوران پیش از دانش بشر، و بیانگر اعتقادات آن در روزگاران باستان است. اساطیر روایاتی است که از طبیعت و ذهن انسان بدوی ریشه گرفته است. یعنی اساطیر داستان‌هایی اند که به بحث درباره آغاز ویا فرجام آفرینش می‌پردازد و بیانگر اشکال دگرگون شده‌ای آیین‌های باستانی هستند.

در اساطیر قوای مافوق طبیعی درامور طبیعی و انسانی شرح داده می‌شود، و بحث اسطوره بر چگونگی و چرایی به وجود آمدن پدیده‌ها، حتی خلقت جهان است و از پیدایش یا آفرینش چیزها و جهان با ما حکایت می‌کند بنابراین می‌توان گفت که اسطوره واکنشی از ناتوانی انسان در مقابله با درماندگی‌ها و ضعف او در برآوردن آرزوها و ترس او از حوادث غیر مترقبه است. جاییکه تاریخ ساکت است اساطیر سخن می‌گویند و به بیان اندیشه‌ها، حالات، باورها و شیوه‌های زندگی در اعصار پیش از تاریخ می‌پردازد.

بنابراین، جهت فهم بهتر اسطوره‌شناسی باید گفت که دانش اسطوره‌شناسی در حال حاضر تنها یک بحث منحصرأدبی و یا محدود به حوزه زبان‌شناسی نیست، بلکه حوزه‌ای است که محققان عصر جدید با دید گاهای علوم اجتماعی و انسان‌شناسی نیز به آن می‌پردازند و این خود بیانگر پهنای قلمرو دانش اساطیری است. پژوهشگران بررسی خود را در اطراف جنبه‌های گوناگون از زندگی و تفکر انسان باستانی برپایه اساطیری قرار می‌دهند که تاپیش از استفاده از خط و نوشتن، سینه به سینه نقل می‌شده و پس از آغاز دوران خط و نوشتن به صورت مکتوب درآمد. به سخن دیگر، انسان به محض آشنایی با خط و کتابت دست به کار بزرگ زده و قصه‌ها و شعرها، سروده‌ها، افسانه‌ها، نیایش‌ها، آیینها دیرینه مربوط به سرزمین خود را نوشته و نگهداری کرده است. در حال حاضر همین منابع مکتوب است که به عنوان تنها دست‌مایه برای شناخت فرهنگهای کهن به کار می‌آید و گوشه‌هایی از زنده‌گی فرهنگی و اجتماعی انسان باستانی را که در ابهام است بر انسان امروزی روشن می‌کند.

تعریف اسطوره

اسطوره در باور عامه و در برخی از فرهنگ‌ها، یعنی آنچه خیالی و غیرواقعی بوده و جنبه‌ای صرفاً افسانه‌ای دارد؛ اما اسطوره را باید داستان و سرگذشتی مینوی دانست که شرح عمل، عقیده یا یک نهاد است که دست‌کم بخشی از آن‌ها از سنت‌ها و روایت‌ها گرفته شده و با آیین‌ها و عقاید دینی پیوندی ناگسستنی دارد. در اسطوره، سخن از این است که چگونه هر چیزی پدید می‌آید و به هستی خود ادامه می‌دهد. علم اسطوره‌شناسی به بررسی اسطوره‌ها می‌پردازد. بنابراین، تاریخی که بر روایات و داستان‌های شفاهی متکی باشد به نام تاریخ اسطوره‌شناسی یاد می‌شود. اسطوره فولکلور متشکل از روایت‌هایی است که در یک جامعه نقش اساسی دارند، مانند داستان‌های بنیادی یا اسطوره مبدأ. اسطوره‌ها اغلب توسط مقامات سکولار و مذهبی تأیید می‌شوند و ارتباط نزدیکی با دین یا معنویت دارند. بسیاری از جوامع اسطوره‌ها، افسانه‌ها و تاریخ خود را با هم گروه‌بندی می‌کنند و اسطوره‌ها و افسانه‌ها را روایت‌های واقعی از گذشته دور خود می‌دانند. به ویژه، اسطوره‌های آفرینش در عصری ازلی اتفاق می‌افتند که جهان به شکل بعدی خود نرسیده بود. اسطوره‌های دیگر توضیح می‌دهند که چگونه هنجار اجتماعی، نهاد اجتماعی و تابو یک جامعه تأسیس و تقدیس شدند. یک رابطه پیچیده بین اسطوره و مناسک وجود دارد.

شخصیت‌های اصلی اسطوره‌ها معمولاً غیرانسان هستند، مانند الوهیت، نیمه خداها و دیگر چهره‌های فراطبیعی. یا ممکن است ترکیبی از یک موجود انسان-حیوان باشد. اسطوره‌ها غالباً با الهیات و آیین همراه هستند. شخصیت‌های اصلی آنها معمولاً انسان نیستند، اما اغلب دارای ویژگی‌های انسانی هستند. آنها حیوانات، خدایان یا قهرمانان فرهنگی هستند، که اعمالشان در دنیایی قبلی رخ می‌دهد، زمانی که زمین با آنچه امروز است متفاوت بود، یا در دنیای دیگری مانند آسمان یا جهان زیرین اما افسانه‌ها اغلب سکولار هستند تا مقدس و شخصیت‌های اصلی آنها انسانی است. داستان‌های انسان‌های روزمره هرچند از رهبران باشند، برخلاف اسطوره در افسانه گنجانده می‌شوند. این اصطلاح در ابتدا به «شرح زندگی قدیسان» اطلاق می‌شد.

واژه اسطوره در زبان دری وام واژه ای است برگرفته شده از زبان عربی "الاسطوره" و "الاسطیره" در زبان عرب به معنای روایت وحدیثی است که اصلی ندارد. اما این واژه عربی خود وام واژه ای است از اصل یونانی *Historia* به معنای تحقیق، اطلاع، شرح، و تاریخ است؛ در زبان عربی، اساطیر جمع مکسر واژه، اسطوره است. و در زبان پارسی دری نیز این صورت جمع به کار می‌رود. اما از آن اغلت معنای مجموعه دستاورد یک قوم در این زمینه اعتقادی مستفاد می‌شود. واژه اسطوره در فرهنگها به معنی افسانه، قصه، سخن پریشان آمده است که آنرا برابر با واژه *Myth* در زبانهای اروپایی پذیرفته اند. *Myth* همان واژه‌ای است که در زبان های فرنگی به دوشکل *Story* قصه، داستان، حکایت و *History* به معنی تاریخ دیده می‌شود. در زبان سنسکریت واژه *Sutra* به معنی داستان است که بیشتر در نوشته های بودایی به کار رفته است. باید گفت اسطوره در زبان دری برابر واژه *Myth* در زبان های اروپایی پذیرفته شده. در بیان مفهوم *Myth* گفته شده که مقصود از میتها واساطیر هر قوم پدیده ها و حقایق تلخ و شیرین زنده گی آن قوم است. که با گذشت زمان در هاله ازا فسانه ها و داستانها و خیال پردازی ها پنهان شده وبا همان هاله های رنگین به دست ما رسیده است.

تفاوت اسطوره و حماسه

به مشکل می‌توان اسطوره را از حماسه جدا کرد و از هم جدا دانست. چون در گذشته نیز از هم جدا نبوده اند. چنانچه قبلاً تذکر یافت که اسطوره به مادری می‌ماند که حماسه از آن تولد می‌شود. اما اینکه اساطیر و حماسه

ها از هم جدا نیستند، البته این قانون عمومی نیست. بلکه در بسیاری از نقاط دنیا، حماسه ها، به کلی با روایات اساطیری شان جدا است. ولی در بسیاری از سر زمین ها، به ویژه در ایران باستان حماسه سرایی از اسطوره های خیلی کهن هند و ایرانی جدا نبوده اند. تفکیک اسطوره از حماسه کاری است که نیاز به دقت بیشتر دارد. البته این دو مقوله را می توان از هم جدا کرد. چون حماسه سرایی از اسطوره های کهن اثر پذیرفته است و قدمت اسطوره ها نسبت به حماسه ها بیشتر اند. به گفته مهر داد بهار «حماسه شکلی است مربوط به دوره معینی از تحولات روابط اجتماعی، و وقتی این روابط اجتماعی متحول شد، دیگر امکان این که کسی بتواند حماسه به وجود بیاورد نیست.» فرق اساسی حماسه با اسطوره این است که کسی به حماسه اعتقاد دینی ندارد. اما اساطیر اعتقادات دینی کهن جوامع بشری را بیان می کند و اسطوره نوع نگرش به جهان و نوعی ادراک به جهان است. چون اسطوره نیروی متحد کننده ای نوع شناخت و شیوه خاصی برای عینیت بخشیدن به جهان است. هرچند موضوع اساسی اسطوره ها مانند حماسه، نبرد میان نیروهای نیک و نیروهای بد است. (این نوع مبارزه را در شاهنامه فردوسی زیاد می بینیم) شباهت های که بین اسطوره و حماسه وجود دارد این است که در اسطوره و حماسه جهان متشکل از دودسته نیروهای دوست و دشمن یا نیروهای خودی و غیر خودی اند.

تفاوت اسطوره و افسانه

تفاوت میان افسانه و اسطوره را می توان در قداست و راست پنداری اسطوره در مقابل غیر مقدس و تا حدی تخیلی بودن افسانه خلاصه کرد، مهرداد بهار در خصوص این تفاوت می نویسد: «افسانه ها که زمانی نامشخص در گذشته دارند، عمدتاً بازمانده ی تبااهی گرفته ی روایات اسطوره ای اعصار کهن اند که بر اثر تحولات مادی و معنوی جامعه و پدید آمدن عصر دین، نقش مقدس اسطوره ای خویش را از دست داده و به صورت روایاتی غیر مقدس در جوامع باز مانده اند. بسیاری از این افسانه های تهی از تقدس در گذشته، همراه جدایی ناپذیر آیین های مقدس بوده اند که به سبب فراموشی گرفتن آن آیین ها، به صورت روایات شفاهی، به زندگی خود ادامه داده، به داستان های جادویی، روایاتی عامیانه و بچه گانه و سرودهایی فولکوریک تبدیل گشته اند.» دکتر اسماعیل پور نیز در خصوص تفاوت میان افسانه و اسطوره می نویسد: «افسانه در زبان رایج مردم، معمولاً قصه های سنتی است که دارای پایگاهی تاریخی و نیمه تاریخی است. از این نظر میان اسطوره که مربوط به موجودات فرا طبیعی و قدسی است و افسانه که مربوط به حقیقتی این جهانی ولی نیمه تاریخی و نسبتاً تخیلی است، تمایز وجود دارد. افسانه روایتی در باره ی قهرمانان محبوب مردم، پهلوانان یا قدیسان است. شخصیت های افسانه ای اگر چه این جهانی

اند، اما از دنیای عادی نیستند، اقوام باستانی میان شخصیت های اساطیری (ایزدان و نیروهای آسمانی) و شخصیت های افسانه ای، تفاوت قایل بوده اند. در نزد آنان، ایزدان قداست دارند، در حالی که قهرمانان افسانه تنها از محبوبیت و جذابیت برخوردارند. اسطوره «سرگذشتی راست و حقیقی» و افسانه «سرگذشتی ناراست و تصویری» است. افسانه رویدادهای خیال انگیزی را رقم می زند که تنها ریشه در تاریخ دارد. اما در تمییز میان اسطوره و افسانه بس دقیق باید بود، به ویژه از آن رو که حلقه ی فرضی میان افسانه و حقایق تاریخی وجود دارد. پس مرز میان افسانه و اسطوره بس تنگاتنگ است و این اصطلاحات را باید با وسواس و احتیاط به کار برد. اسطوره، حتی زمانی که رویدادهای مشخصی را روایت می کند، بیانگر دورانی اساطیری، متفاوت با دوران انسانی است، در حالی که افسانه همیشه تقریباً هم عصر انسان هاست، اسطوره می تواند در افسانه رسوخ کند، اما افسانه به هیچ وجه نمی تواند وارد اسطوره شود.»

پیوند میان زبان واسطوره

انسان باستانی برای بیان معتقدات و باورهای خود زبانی جز اسطوره نمی شناسد، بنابراین و از همین زبان به منظور بیان جدید ترین حالات مذهبی و آرمانهای اخلاقی خود نیز سود می جوید و نیاز عمیق دینی اش را در قالب اسطوره برآورده می سازد. بدین لحاظ است که اسطوره شناسان ، اسطوره را درمهمترین کارایی و تأثیری که دارد این گونه تعریف میکنند: معتقدات را بیان میدارد، اعتلا می بخشد و مدون می سازد، اثربخشی مراسم و تشریفات آیینی را تضمین و تأمین می کند، قواعد و مقررات عملی را که به کار آدمی می آید عرضه می دارد.

مسئلاً میان زبان واسطوره پیوندی تنگاتنگی وجود دارد. در آغاز سخنگویی انسان ، واژه ها هر یک ، ایزد یا شیطانی بوده اند. میان شی و نامش تفاوتی وجود نداشته است. یعنی نام شی باخودش یکی بوده است. نام بعضی از اشیا یا نام اشخاص را نمی برده اند زیرا ترس وجود داشته که با جاری کردن نام شان حاضر شوند. جادوگران باخواندن اوراد میخواهد که به نیروهای طبیعی فرمان براند و آنها را زیر سلطه خود درآورد. خواندن آواز مسلماً منشاء اسطوره ای دارد. تأثیر جادویی واژه ها وقتی بیشتر می شود که آنها را با صوتی جلی بخوانند. از این رو ، اوراد وادعیه را با صوت جلی می خوانند. قدرت هرخدایی در نامش بوده است. بنا براین دررم باستان دقت بسیاری می شده است که نام خدایی که برآوردن نیاز از درگاه او خواسته می شود درست جاری شود وخدای دیگری به جای او فرا خوانده نشود.

اسطوره ها واقعیت های منحصر به فردی در تاریخ حیات بشری و تجسم عینی آمال ها و آرزوهای انسانی اند که در طول تاریخ به نحوی تحریف گردیده اند. در اصل اسطوره ها واقعیت های بزرگی در بستر تحولات فکری بشر و تکامل شعور

اجتماعی او می باشد که بیانگر آرمانها بزرگ ملتها درطول تاریخ میباشند. ازگفته های بالا فهمیده می شود که انسانها چه قدر درساختن اسطوره ها نقش داشته اند و درواقع درعقب اساطیر روح فعال انسان به مشاهده می رسد و ازعقب اساطیر رویاهای انسان موج میزنند تا برای مبارزه در برابر طوفان ، رب النوع طوفان و در برابر سیلاب ، رب النوع سیلاب را خلق کند تا ازاینها نمادی از ستیز بر مشکلات ناشی از مصاب روزگارا تجلی بدهد

اسطوره آفرینش

اسطوره آفرینش، تبیین فلسفی و کلامی اسطوره اولیه آفرینش در یک جامعه دینی است. اصطلاح اسطوره در اینجا به بیان تخیلی در قالب روایی از آنچه به عنوان واقعیت اساسی تجربه یا درک می شود اشاره دارد. اصطلاح خلقت به آغاز چیزها اعم از اراده و فعل یک موجود متعالی، نشأت گرفته از منبع غایی و یا به هر طریق دیگر اشاره دارد. اسطوره آفرینش، تبیین فلسفی و کلامی اسطوره اولیه آفرینش در یک جامعه دینی است. اصطلاح اسطوره در اینجا به بیان تخیلی در قالب روایی از آنچه به عنوان واقعیت اساسی تجربه یا درک می شود اشاره دارد. آفرینش

در اصطلاح به آغاز اشیا اعم از اراده و فعل یک موجود متعالی، تراوش از منبع غایی و یا به هر طریق دیگر اشاره دارد. اسطوره‌های آفرینش داستان‌هایی درباره تولد جهان هستند. آنها تقریباً در هر فرهنگی وجود دارند و نشان می‌دهند که چگونه مردم در دوران باستان در مورد چگونگی ظهور جهان حدس می‌زدند. داستان‌های آفرینش نوعی پژوهش کیهان‌شناختی آنها بود، هرچند ماهیت بسیار گمانه‌زنی داشت. بنابراین، افسانه‌های خلقت چیزهای زیادی را در مورد افکار انسان‌ها در گذشته‌های بسیار دور نشان می‌دهد - اینکه چگونه آنها جهان را می‌دیدند و سعی می‌کردند آن را درک کنند. از آنجایی که ذهن آنها با ما تفاوت چندانی نداشت، اسطوره‌های آنها نیز چیزهای زیادی درباره خودمان به ما می‌آموزد. اسطوره آفرینش یا اسطوره کیهانی نوعی کیهان‌شناسی است، روایتی نمادین از چگونگی آغاز جهان و چگونگی سکونت مردم در آن. در حالی که در استفاده عمومی، اصطلاح اسطوره اغلب به داستان‌های دروغین یا خیالی اشاره دارد، اعضای فرهنگ‌ها اغلب درجات مختلفی از حقیقت را به افسانه‌های خلقت خود نسبت می‌دهند. در جامعه‌ای که در آن گفته می‌شود، اسطوره آفرینش معمولاً به عنوان انتقال‌دهنده حقایق عمیق تلقی می‌شود - به صورت استعاره، نمادین، تاریخی یا تحت اللفظی. آنها معمولاً، اگرچه نه همیشه، اسطوره‌های کیهانی در نظر گرفته می‌شوند - یعنی نظم کیهان را از حالت هرج و مرج یا بی‌شکلی توصیف می‌کنند.

اسطوره‌های خلقت اغلب دارای چندین ویژگی مشترک هستند. آنها اغلب روایت‌های مقدس تلقی می‌شوند و تقریباً در تمام سنت‌های شناخته‌شده مذهبی یافت می‌شوند. همه آنها داستان‌هایی با طرح و شخصیت‌هایی هستند که یا خدایان هستند، شخصیت‌های انسان‌مانند یا حیوانات، که اغلب صحبت می‌کنند و به راحتی تغییر می‌کنند. اسطوره‌های خلقت به پرسش‌هایی می‌پردازند که عمیقاً برای جامعه‌ای که آنها را به اشتراک می‌گذارد معنادار است، و جهان‌بینی مرکزی آنها و چارچوبی برای هویت خود فرهنگ و فرد در یک زمینه جهانی را آشکار می‌کند.

اسطوره‌های آفرینش در سنت‌های شفاهی توسعه می‌یابند و بنابراین معمولاً نسخه‌های متعددی دارند؛ که در سراسر فرهنگ بشری یافت می‌شوند و رایج‌ترین شکل اسطوره هستند.

تعاریف افسانه خلقت از منابع مدرن:

"روایتی نمادین از آغاز جهان که در یک سنت و جامعه خاص درک می شود. اسطوره های آفرینش برای ارزش گذاری جهان، جهت گیری انسان ها در جهان، و برای الگوهای اساسی زندگی و فرهنگ اهمیت اساسی دارند".

"اسطوره های آفرینش به ما می گویند که همه چیز چگونه آغاز شد. همه فرهنگ ها اسطوره های خلقت دارند؛ آنها اسطوره های اولیه ما هستند، اولین مرحله در آنچه می توان زندگی روانی گونه نامید. به عنوان فرهنگ، ما خود را از طریق روایات جمعی که اسطوره های آفرینش می نامیم شناسایی می کنیم. اسطوره های آفرینش با عبارات استعاره‌ای احساس ما را از اینکه ما در متن جهان هستیم توضیح می دهند و با انجام این کار اولویت های واقعی ما و همچنین تعصبات واقعی ما را آشکار می کنند. در مورد اینکه ما کی هستیم معامله کنیم".

«تفصیل فلسفی و کلامی اسطوره اولیه آفرینش در یک جامعه دینی. اصطلاح اسطوره در اینجا به بیان تخیلی در شکل روایی آنچه به عنوان واقعیت اساسی تجربه می شود یا درک می شود ... اصطلاح آفرینش به آغاز چیزها اطلاق می شود. چه با اراده و فعل یک موجود متعالی، چه با تراوش از منبعی غایی، یا به هر طریق دیگری»

استاد دین میرچا الیاده واژه اسطوره را بر حسب خلقت تعریف می کند:

اسطوره تاریخ مقدسی را روایت می کند. به رویدادی مربوط می شود که در زمان ازلی، زمان افسانه‌ای «آغاز» رخ داده است. به عبارت دیگر، اسطوره می گوید که چگونه، از طریق اعمال موجودات ماوراء طبیعی، یک واقعیت به وجود آمد، خواه کل واقعیت باشد، کیهان، یا تنها بخشی از واقعیت - یک جزیره، یک گونه گیاه، یک نوع خاص رفتار انسانی، یک نهاد

اسطوره های آفرینش از تاریخ باستان وجود داشته اند و نقش های اجتماعی مهمی داشته اند. بیش از 100 مورد "متمایز" کشف شده است. همه اسطوره های آفرینش به یک معنا علت شناسی هستند، زیرا تلاش می کنند توضیح دهند که جهان چگونه شکل گرفته و بشریت از کجا آمده است. اسطوره ها تلاش می کنند تا ناشناخته ها را توضیح دهند و گاهی درسی می آموزند.

قوم شناسان و مردم شناسانی که اسطوره های مبدأ را مطالعه می کنند می گویند که در زمینه مدرن، الهی دانان سعی می کنند معنای بشریت را از حقایق مکشوف تشخیص دهند و دانشمندان کیهان شناسی را با ابزار تجربه گرایی و عقلانیت بررسی می کنند، اما اسطوره های خلقت واقعیت انسانی را با عبارات بسیار متفاوتی تعریف می کنند. در گذشته، مورخان دین و دیگر دانشجویان اسطوره، این گونه داستان ها را اشکالی از علم یا دین ابتدایی یا ابتدایی می دانستند و آنها را به معنای واقعی یا منطقی تحلیل می کردند. با این حال، امروزه به عنوان روایات نمادینی تلقی می شوند که باید بر حسب زمینه فرهنگی خودشان درک شوند. چارلز لانگ می نویسد: "موجوداتی که در اسطوره به آنها اشاره می شود - خدایان، حیوانات، گیاهان - اشکالی از قدرت هستند که به صورت وجودی درک می شوند. اسطوره ها را نباید به عنوان تلاش هایی برای ارائه توضیحی منطقی از خدا درک کرد".

در حالی که اسطوره های آفرینش توضیح تحت اللفظی نیستند، اما برای تعریف جهت گیری انسانیت در جهان بر اساس داستان تولد مفید هستند. آنها اساس یک جهان بینی را فراهم می کنند که نحوه ارتباط مردم با جهان طبیعی، با هر دنیای معنوی فرضی و با یکدیگر را مجدداً تأیید و راهنمایی می کند. اسطوره آفرینش به عنوان سنگ بنای تمایز واقعیت اولیه از واقعیت نسبی، منشأ و ماهیت هستی از نیستی عمل می کند. از این نظر، اسطوره های کیهانی به عنوان یک فلسفه زندگی عمل می کنند - اما فلسفه ای که از طریق نماد بیان و منتقل می شود نه از طریق دلیل سیستماتیک. و از این نظر آنها از افسانه های علت شناختی (که ویژگی های خاص در مناسک مذهبی، پدیده های طبیعی یا زندگی فرهنگی را توضیح می دهند) فراتر می روند. اسطوره های آفرینش همچنین به جهت گیری انسان در جهان کمک می کند و به آنها احساس جایگاه خود در جهان و توجهی که باید به انسان و طبیعت داشته باشد می دهد.

ماهیت و اهمیت اسطوره آفرینش

اسطوره آفرینش روایت نمادین آغاز جهان است که توسط یک جامعه خاص درک می شود. آموزه های متأخر آفرینش تفسیری از این اسطوره در پرتو تاریخ و نیازهای بعدی جامعه است. بنابراین، برای مثال، تمام الهیات و گمانه زنی های مربوط به خلقت در جامعه مسیحی بر اساس افسانه آفرینش در کتاب مقدس پیدایش و آفرینش

جدید در عیسی مسیح است. آموزه های آفرینش مبتنی بر اسطوره آفرینش است که بیانگر و مجسم کننده همه امکانات حاصلخیز برای اندیشیدن به این موضوع در یک جامعه مذهبی خاص است.

اسطوره ها روایت هایی هستند که ارزش های اساسی یک جامعه دینی را بیان می کنند. اسطوره های آفرینش به فرآیندی اشاره دارند که از طریق آن جهان مرکز می شود و شکل مشخصی در کل واقعیت به آن می دهد. آنها همچنین به عنوان مبنایی برای جهت گیری انسان ها در جهان عمل می کنند. این تمرکز و جهت گیری، جایگاه بشریت را در جهان و توجهی که انسان باید به انسان های دیگر، طبیعت و کل جهان غیرانسانی داشته باشد، مشخص می کند. آنها لحن سبکی را تعیین می کنند که تمایل دارد تمام ژست ها، کنش ها و ساختارهای دیگر فرهنگ را تعیین کند. اسطوره کیهانی (منشا جهان) اسطوره برتر است. از این نظر، اسطوره شبیه فلسفه است، اما بر خلاف فلسفه، توسط نظامی از نمادها تشکیل شده است. و چون مبنای هر تفکر فرهنگی بعدی است، دارای اشکال عقلانی و غیرعقلانی است. اسطوره نظم و ساختاری دارد، اما این نظم و ساختار را نباید با نظم و ساختار عقلانی و فلسفی اشتباه گرفت. اسطوره نظم خاص خود را دارد.

اسطوره های آفرینش دارای ویژگی متمایز دیگری نیز هستند که هم الگویی برای بیان غیراسطوره ای در فرهنگ و هم الگویی برای سایر اسطوره های فرهنگی ارائه می دهند. از این نظر، باید بین اسطوره های کیهانی و اسطوره های خاستگاه فنون و مصنوعات فرهنگی تمایز قائل شد. تا آنجا که اسطوره کیهانی داستان خلقت جهان را بیان می کند، اسطوره های دیگری که داستان تکنیکی خاص یا کشف حوزه خاصی از زندگی فرهنگی را روایت می کنند، الگوهای خود را از ساختار سبکی اسطوره کیهانی می گیرند. این افسانه های اخیر ممکن است علت شناسی باشند (یعنی توضیح دهنده منشاء). اما اسطوره کیهانی هرگز صرفاً علت شناختی نیست، زیرا به منشأ نهایی همه چیز می پردازد.

بنابراین اسطوره کیهانی ساختاری فراگیر دارد. بیان آن در قالب اندیشه فلسفی و کلامی تنها یکی از ابعاد کارکرد آن به عنوان الگویی برای زندگی فرهنگی است. اگرچه اسطوره کیهانی لزوماً به بیان آیینی منتهی نمی شود، آیین اغلب نمایش دراماتیک اسطوره است. چنین نمایشنامه سازی برای تأکید بر ماندگاری و کارآمدی مضامین اصلی اسطوره انجام می شود که ساختار معنا و ارزش را در فرهنگ یکپارچه می کند و زیربنا می دهد. نمایش آیینی

اسطوره سرآغاز عبادت است، زیرا جامعه مذهبی در مناسک مرکزی خود تلاش می کند تا زمان آغاز را بازآفرینی کند.

از این نمایش‌پردازی آیینی، مفهوم زمان در جامعه دینی تثبیت می‌شود. مطمئناً در بیشتر جوامع مفهوم زمان مقدس و ناپسند وجود دارد. اعتبار اسطوره کیهانی زمان مقدس یا واقعی را ایجاد می کند. این زمان است که بیشترین تأثیر را برای زندگی جامعه دارد. نمایشی شدن زمان مقدس جامعه را قادر می سازد در زمانی شرکت کند که کیفیتی متفاوت از زمان معمولی دارد که تمایل به بی طرفی دارد. همه رویدادهای مهم زمانی به زبان اسطوره کیهانی بیان می شوند، زیرا تنها با ارجاع آنها به این مدل اولیه اهمیت پیدا می کنند.

به همین ترتیب، بیان هنری در جوامع باستانی یا «ابتدایی»، که اغلب با ارائه آیینی مرتبط است، از ساختار اسطوره کیهانی الگوبرداری شده است. نقاب‌ها، رقص‌ها و ژست‌ها، به هر طریقی، جنبه‌هایی از ساختار اسطوره کیهانی هستند. این معنا همچنین ممکن است به ابزارهایی که مردم در ساختن طرح های هنری استفاده می کنند و به تکنیک دقیقی که در کاردستی به کار می برند نیز تعمیم یابد.

در بالا به این واقعیت اشاره شده است که اسطوره کیهانی، نوع بشر را در مکانی، در فضا قرار می دهد. این تمرکز در عین حال نمادین و تجربی است: نمادین زیرا از طریق نمادها فضایی بودن انسان ها را در قالب هستی شناختی (هستی) تعریف می کند و تجربی زیرا آنها را در یک منظر معین جهت می دهد. در واقع، نام هایی که به گیاهان و جانوران و توپوگرافی داده می شود، بخشی از جهت گیری انسان در یک فضا است. توسعه بعدی زبان در یک جامعه انسانی بسط زبان اسطوره کیهانی است. نظم اولیه جهان از طریق اسطوره کیهانی به عنوان ساختار اولیه فرهنگ و بیان اشکال و سبک های جنینی زندگی فرهنگی است که از آن اشکال مختلف و متفاوت فرهنگ پدیدار می شود.

انواع اسطوره های کیهانی (آفرینش)

جهان به عنوان ساختار معنا و ارزش در همه تمدن های بشری به یک شکل ظاهر نشده است. بنابراین، تقریباً به اندازه فرهنگ های انسانی، اسطوره های کیهانی وجود دارد. تا همین اواخر، طبقه بندی این اسطوره ها در مقیاس تکاملی، از باستانی ترین فرهنگ ها تا فرهنگ های معاصر غربی (یعنی از ساده ترین تا پیچیده ترین) غالب ترین شیوه نظم دادن به این اسطوره ها بود. با این حال، دانشمندان اخیر قرن بیستم، به جای در نظر گرفتن آنها در مقیاس تکاملی که از به اصطلاح ساده به پیچیده گسترش می یابد، به انواع مختلف اسطوره ها از نظر ساختارهایی که آشکار می کنند، نگاه می کنند. به نظر می رسد، هیچ افسانه ساده ای در مورد آغاز جهان وجود ندارد. آغاز جهان به طور همزمان آغاز وضعیت بشر است و نمی توان از این آغاز به گونه ای ساده صحبت کرد.

خلقت توسط یک موجود برتر

دانشمندان قرن نوزدهمی که به بررسی تکاملی فرهنگ و دین بشری پرداختند (مانند سر جیمز جورج فریزر و سر ادوارد برنت تایلور) معتقد بودند که تصور خلقت جهان توسط یک موجود عالی تنها در بالاترین مرحله فرهنگی رخ داده است. توسعه.

اندرو لانگ، فولکلورشناس اسکاتلندی، این مفهوم را از توسعه ایده های مذهبی به چالش کشید، زیرا در نوشته های مردم شناسان، قوم شناسان و مسافران شواهدی مبنی بر اعتقاد به یک موجود برتر یا خدای والا در میان فرهنگ هایی یافت که به عنوان بهترین ها طبقه بندی شده اند. اولیه. این موضع توسط یک کشیش-انسان شناس اتریشی، ویلهلم ماتئوس اشمیت، اتخاذ شد و توضیح داده شد که نظریه تکامل را معکوس کرد و معتقد بود که یک تصور اولیه از یک موجود برتر وجود دارد، نوعی تصور اصیل فکری و دینی از یک خدای خالق واحد. که در مراحل بعدی فرهنگی دچار انحطاط شد. اگرچه نظریات اشمیت در مورد مراحل و اشاعه تاریخی فرهنگی و یک مکاشفه اولیه اولیه در اکثر موارد بی اعتبار و کنار گذاشته شده است، وجود اعتقاد به موجودی برتر در میان مردمان بدوی (مفهومی که اندرو لانگ کشف کرد) ثابت و تأیید شده است. بارها و بارها توسط محققان فرهنگ های متعدد. این باور در میان فرهنگ های آفریقا، آینوهای جزایر شمالی ژاپن، آمریکایی ها، استرالیایی های جنوب مرکزی، فوئگی های آمریکای جنوبی و تقریباً در تمام نقاط جهان یافت شده است.

اگرچه ممکن است ماهیت و ویژگی های دقیق خدای خالق برتر از فرهنگی به فرهنگی دیگر متفاوت باشد، اما ساختار خاص و فراگیر این نوع خدا را می توان تشخیص داد. ویژگی های زیر معمولاً مشترک هستند: (1) او همه عاقل و قدرتمند است. جهان به دلیل خرد او به وجود می آید و او به دلیل قدرتش قادر است جهان را بالفعل کند. (2) خدا پیش از خلقت جهان به تنهایی وجود دارد. هیچ موجود و چیزی پیش از وجود او وجود ندارد. بنابراین هیچ توضیحی در مورد وجود او نمی توان ارائه داد، که قبل از آن با راز نهایی روبرو می شوید. (3) نحوه خلقت آگاهانه، عمدی و منظم است. این دوباره جنبه ای از خرد و قدرت خالق است. خلقت به این دلیل به وجود می آید که به نظر می رسد خدا برنامه مشخصی در ذهن دارد و بر اساس آزمون و خطا خلق نمی کند. به عنوان مثال، در پیدایش، بخش های خاصی از جهان سریال ایجاد می شوند. در یک اسطوره مصری، خپر، خدای خالق، می گوید: «در قلبم برنامه ریزی کردم» و در اسطوره مائوری، خدای خالق از عدم فعالیت به مراحل فزاینده فعالیت می رود. (4) خلقت جهان همزمان بیانگر آزادی و هدف خداست. نحوه خلقت او الگو و هدف همه جنبه های آفرینش را مشخص می کند، اگرچه خدا به خلقت او مقید نیست. رابطه او با نظم خلقت پس از خلقت دوباره جنبه آزادی اوست. (5) در چندین اسطوره آفرینش از این نوع، خدای خالق پس از خلقت خود را از جهان دور می کند. پس از خلقت، خدا از بین می رود و تنها زمانی دوباره ظاهر می شود که یک فاجعه نظم ایجاد شده را تهدید کند. (6) برترین خدای خالق غالباً خدای آسمان است و الوهیت در این شکل نمونه ای از ارزش گذاری مذهبی نمادگرایی آسمان است.

در اسطوره های آفرینش از نوع فوق، خود آفرینش یا مقصود خدای خالق خلق جهانی کامل یعنی بهشت است. قبل از پایان عمل خلاق یا اندکی پس از پایان آفرینش، نظم ایجاد شده یا قصد خدای خالق با تقصیر یکی از مخلوقات خنثی می شود. بنابراین گسست در افسانه آفرینش وجود دارد. در برخی از اساطیر این گسست علت خروج ایزد از خلقت است.

یک افسانه آفریقایی از مردمان دوگون در غرب آفریقا این نکته را نشان می دهد. در این اسطوره، خدای خالق ابتدا یک تخم می آفریند. در داخل تخمک دو جفت دوقلو وجود دارد که هر جفت از یک نر و یک ماده تشکیل شده است. این دوقلوها قرار است در داخل تخمک بالغ شوند و در زمان بلوغ به موجوداتی آندروژن (هم نر و هم ماده)

تبدیل می‌شوند، موجوداتی عالی برای زندگی در زمین. یکی از دوقلوها قبل از بلوغ از تخم می‌شکند زیرا می‌خواهد بر خلقت تسلط یابد. با این کار او بخشی از تخم مرغ را با خود حمل می‌کند و از این طریق دنیایی ناقص می‌سازد. خدای خالق با دیدن آنچه انجام داده است، همزاد دیگر را قربانی می‌کند تا تعادلی در جهان برقرار کند. خلقت با این فداکاری حفظ می‌شود و اکنون به جای دنیای کامل مورد نظر خدا مبهم است.

این اسطوره نه تنها نشان می‌دهد که چگونه گسست در خود اسطوره رخ می‌دهد، بلکه به این واقعیت نیز اشاره می‌کند که ویژگی‌های خدای خالق برتر که در بالا ذکر شد به ندرت جدا از سایر زمینه‌های اسطوره‌ای وجود دارد. نمادهای گسترده ثنویت (دوقلوهای الهی)، تخم کیهانی و قربانی مضامین اساسی در ساختار این افسانه خلقت آفریقایی هستند. اما در اسطوره‌هایی از این دست، همیشه باید برجسته باشد

خلقت از طریق ظهور

در مقابل خلقت توسط یک خدای برتر آسمان، نوع دیگری از افسانه آفرینش وجود دارد که در آن به نظر می‌رسد آفرینش از طریق نیروی درونی خود از زیر زمین پدیدار می‌شود. در این ژانر اسطوره، نظم خلق شده به تدریج در مراحل پیوسته پدیدار می‌شود. شبیه تولد یا دگردیسی جهان از حالت جنینی تا بلوغ است. نمادگرایی زمین یا بخشی از زمین به مثابه مخزن تمام اشکال بالقوه در این نوع اسطوره برجسته است. در برخی از این نوع اسطوره‌ها (مثلاً اسطوره ظهور ناواهو)، حرکت از مرحله پایین‌تر به مرحله بالاتر توسط برخی از افراد ساکن در زیر زمین آغاز می‌شود، اما این گسل‌ها فقط مشابه یک خودکار هستند. حرکت بالایی در خود زمین

همانطور که اسطوره برترین خالق-خداوند تشابهی با آسمان می‌سازد، اسطوره ظهور نیز تشابهی با زمین و زن بچه‌دار می‌سازد. در بسیاری از موارد ظهور نظم ایجاد شده مشابه رشد کودک در رحم و خروج آن در بدو تولد است.

دنیای زیرین قبل از نظم ایجاد شده آشفته به نظر می‌رسد. موجودات ساکن در این مکان‌ها بی‌شکل و بی‌ثبات به نظر می‌رسند و یا مرتکب اعمال غیراخلاقی می‌شوند. هرج و مرج ظاهری به سمت شکل مشخصی از نظم در حال حرکت است، با این حال، نظمی نهفته در خود اشکال به جای تحمیل نظم از بیرون. از منظری دیگر، اسطوره ظهور همولوگ با بذر است. هنگامی که به همولوگ بذر اشاره می‌شود، به یکباره معنای باروری و مرگ معرفی می‌شود. دانه قبل از اینکه بتواند دوباره متولد شود و توانایی خود را به فعلیت برساند باید بمیرد. این نمادگرایی به طور چشمگیری در طیف گسترده‌ای از مراسم تشییع جنازه ارائه می‌شود: یکی به امید تجدید حیات از زمین در زمین دفن می‌شود، یا زمین مخزن نیاکانی است که نسل جدید از آنها بیرون می‌آید. در هر مورد، اسطوره‌های ظهور، قدرت نهفته موجود در زمین را به عنوان مخزن تمام اشکال حیات نشان می‌دهند.

ایجاد توسط والدین جهانی

اسطوره‌ای که می‌گوید جهان به‌عنوان زاده‌ی یک مادر و پدر ازلی آفریده شده است، ارتباط نزدیکی با نوع فوق از اسطوره دارد. مادر و پدر به ترتیب نماد زمین و آسمان هستند. در اسطوره‌هایی از این دست، والدین جهانی عموماً در مراحل پایانی فرآیند خلقت ظاهر می‌شوند. هرج و مرج به نوعی قبل از به وجود آمدن والدین جهان وجود دارد. مائوری‌ها وقتی می‌گویند که والدین جهانی از po بیرون می‌آیند به همین نکته اشاره می‌کنند. پو برای مائوری‌ها به معنای ماده اساسی و روشی است که خلقت از طریق آن به وجود می‌آید. بنابراین نوعی واقعیت قبل از ظهور والدین جهانی وجود دارد.

حتی با وجود اینکه والدین جهانی به عنوان در آغوش جنسی توصیف و توصیف می‌شوند، هیچ فعالیتی انجام نمی‌شود. آنها به صورت ساکن و بی‌اثر ظاهر می‌شوند. ساختار chthonic (جهان زیرین) زمین به عنوان پتانسیل نهفته تمایل دارد تا بر اتحاد مسلط شود. والدین اغلب از داشتن فرزند بی‌خبرند و به این ترتیب نوعی بی‌تفاوتی نسبت به پیوند ابراز می‌شود. پیوند زن و مرد در آغوش جنسی، نماد دیگری از تمامیت و تمامیت است. همانطور که در افسانه آفریقایی از دوگون که در بالا به آن اشاره شد، پیوند جنسی نشانه آندروژنی (هم مرد و هم زن بودن) و آندروژنی به نوبه خود نشانه کمال است. بنابراین، بی‌تفاوتی والدین جهانی صرفاً نشانه نادانی نیست، بلکه به همان اندازه نشان از سکوت کمال است. والدین جهانی در اسطوره‌های بابلی و مائوری نمی‌خواهند که فرزندان

آنها را ناراحت کند. بر خلاف والدین، فرزندان نشانه‌های فعلیت، پراکندگی، ویژگی هستند. آنها واقعیت‌های ملموس را تعریف می‌کنند.

جدایی والدین از جهان دوباره گسست درون اسطوره است. این جدایی توسط فرزندان ایجاد می‌شود که می‌خواهند فضای بیشتری داشته باشند یا نور داشته باشند، زیرا بین بدن والدین قرار دارند. در برخی از افسانه‌ها، جدایی توسط زنی ایجاد می‌شود که حشره‌اش را آنقدر بالا می‌برد که دانه‌های آسیاب شده است که به آسمان برخورد می‌کند و باعث می‌شود که آسمان به پس‌زمینه برود و در نتیجه فضا برای فعالیت‌های انسانی فراهم شود. در هر دو مورد باید یک انگیزه متضاد به عوامل جدایی نسبت داد. در نسخه‌های بابلی و مائوری این اسطوره، جنگ واقعی در نتیجه جدایی رخ می‌دهد.

در مقابل اتحاد اولیه والدین جهانی، میل به دانش و جهت‌گیری متفاوت در فضا وجود دارد. پس از جدایی، خدایان کمتر مرتبط با نمادهای خورشیدی در آفرینش اولویت دارند. خورشید و نور را باید در این اسطوره‌ها به عنوان نمایانگر میل به دانش انسانی و فرهنگی در مقابل اشکال منفعل و بی‌اثر اتحاد خدایان والدین دانست. روایت اسطوره‌ای اسطوره‌های والد جهان از نقطه‌ی جدایی بیان می‌کند که چگونه اشکال مختلف دانش فرهنگی توسط فرزندان یعنی عوامل جدایی برای انسان آورده می‌شود. جدایی والدین جهانی، نشانه نظم کیهانی جدید است، نظم‌ی که به فنون، صنایع دستی و دانش فرهنگ اختصاص دارد.

خلقت از تخم کیهانی

در افسانه دوگون که در بالا به آن اشاره شد، خدای آفرینش عمل آفرینش را با قرار دادن دو مجموعه جنینی از دوقلوها در یک تخم آغاز می‌کند. در هر مجموعه از دوقلوها یک نر و ماده وجود دارد. در طول فرآیند بلوغ آنها با هم هستند و بنابراین موجودات آندروژنی را تشکیل می‌دهند. در یک اسطوره تاهیتی، خدای خالق خود به تنهایی در یک پوسته زندگی می‌کند. پس از بیرون آمدن از پوسته، همتای خود را خلق می‌کند و با هم کار آفرینش را بر عهده می‌گیرند. روایتی از آفرینش ژاپنی، هرج و مرج اولیه را به تخمی که حاوی میکروب‌های آفرینش است تشبیه می‌کند. در سنت هندو، خلقت جهان در چاندوگیا اوپانیشاد با شکستن یک تخم مرغ نمادین شده است، و جهان در منابع دیگر به عنوان تخم مرغ نامیده می‌شود. بودایی‌ها از فراتر رفتن از وجود معمولی، یعنی تحقق یک حالت جدید وجود، به عنوان شکستن پوسته تخم می‌گویند. اشارات مشابهی به خلقت از طریق نماد تخم مرغ در متون اورفیک یونانیان و در افسانه‌های چینی یافت می‌شود.

تخم مرغ نماد تمامیتی است که تمام خلقت از آن سرچشمه می گیرد. مانند رحمی است که دانه های آفرینش را در خود دارد. در درون تخم، امکانات یک خلقت کامل (یعنی خلقت موجودات آندروژنی) وجود دارد. تخم مرغ علاوه بر آغاز زندگی، به همان اندازه نمادی از زایش، تولد دوباره و زندگی جدید است. در نسخه ای از دوگون، یکی از دوقلوها به تخمک برمی گردد تا دیگری را احیا کند.

ایجاد توسط غواصان زمین

در این نوع اسطوره ها دو عنصر مهم است. ابتدا موضوع آب کیهانی وجود دارد که نشان دهنده آب های تمایز نیافته ای است که قبل از ایجاد زمین وجود دارند. ثانیاً، حیوانی وجود دارد که در آب فرو می رود تا قسمتی از زمین را حفظ کند. اهمیت حیوان در این است که عامل مخلوق گونه ای پیش از انسان است. این نسخه از اسطوره احتمالاً قدیمی ترین نسخه از این سبک است. این ساختار اساسی اسطوره غواص زمین در اروپای مرکزی در اسطوره هایی که داستان آب های اولیه، خدا و شیطان را به هم مرتبط می کند، اصلاح شده است. در این نسخه های اسطوره غواص زمین، شیطان به عنوان همدم خدا در خلقت جهان ظاهر می شود. شیطان غواصی می شود که خداوند فرستاده تا زمین را از قعر آب بیاورد. در بیشتر نسخه های این افسانه، خدا دانای مطلق یا قادر مطلق به نظر نمی رسد، و اغلب به دانش شیطان برای جزئیات خاصی در مورد عمل خلاقانه بستگی دارد - جزئیاتی که او از طریق ترفندهایی که بر شیطان بازی می کند یاد می گیرد.

در روایت های متفاوت این اسطوره، رابطه بین خدا و شیطان از همنشینی به تضاد می رود. آنها به دشمن تبدیل می شوند، اگرچه به عنوان همساز جهان باقی می مانند. اینکه شیطان در آفرینش جهان نقش داشته است، یکی از راه های توضیح منشأ و تداوم شر در جهان است.

میرچا الیاده، مورخ مذاهب مشهور قرن بیستم، به موضوع دیگری در نسخه های رومانیایی خاصی از این اسطوره اشاره کرده است. بعد از اینکه خداوند به شیطان دستور داد تا به قعر آب شیرجه بزند و زمین را بالا بیاورد، شیطان

اطاعت می کند و قبل از اینکه بتواند قسمت کوچکی از زمین را بالا بیاورد و به آن بچسبد چندین بار غواصی می کند. پس از خلقت جهان از این قسمت کوچک زمین، خداوند در خوابی عمیق فرو می رود. این خواب نشانه فرسودگی ذهنی است، زیرا تنها شیطان و یک زنبور راه حل برخی از جزئیات خلقت را می دانند و خداوند باید با کمک زنبور، شیطان را فریب دهد تا این اطلاعات حیاتی را به او بدهد. خواب خدا، به گفته الیاده، نشانه انفعال و بی علاقه‌گی او به دنیا پس از خلقت آن است، و به برخی از اسطوره های باستانی برمی گردد که در آن خدای متعال پس از خلقت از جهان کناره گیری می کند و نسبت به آن بی علاقه و منفعل می شود.

آموزه های خلقت

برخی از انواع عمده اسطوره های خلقت در بالا ارائه شده است.

از این نوع اسطوره ها و مضامین غالب آنها است که گمانه زنی های کلامی و فلسفی در جوامع مختلف مذهبی در سراسر جهان توسعه یافته است.

مضامین اسطوره ای آفرینش اساسی

ازلی بودن

در چندین افسانه بیان شده است که ماده اولیه خلقت نوعی ماده تمایز نیافته بود (مانند آب، هرج و مرج، هیولا یا تخم مرغ). از این ماده تمایز نیافته است که جهان تکامل می یابد یا ساخته می شود. در مورد نمادهای تخم مرغ و هیولا، به نظر می رسد تصویری از شکل اصلی مشخص وجود دارد، اما تخم مرغ متمایز نشده است. زیرا شکل آن مبهم و جنینی است، و پیکره هیولا - که همه اشکال هرج و مرج را به شکلی وحشتناک در بر می گیرد - این موضوع را بیان می کند که آشوب نه تنها منفعل است (همانطور که آب است) بلکه در برابر خلقت مقاومت می کند. اگرچه خلقت به عنوان تعدیل ماده اولیه حاصل می شود، اما این امر است که تعیین کننده و تعیین حدود گسترش جهان در مکان و زمان است. بنابراین، در جوامعی که در آن اسطوره‌هایی از این نوع تجلی پیدا می کنند، دوره‌هایی از نوسازی اسطوره‌ای - آیینی در دوره‌های چرخه‌ای خاصی وجود دارد که در آن جهان به هرج و مرج اولیه خود باز می گردد تا دوباره از این حالت اولیه خارج شود.

وقتی گفته می شود که برترین موجود جهان را آفریده و هیچ ماده ازلی پیش از وجود او وجود نداشته است، پس تعیین جهان در ذهن و اراده معبود است. این منجر به نتایج متمایز در مورد سرنوشت جهان و بشریت می شود. بنابراین غایت (و معنای) جهان توسط ماده اولیه تعیین نمی شود، بلکه توسط خدایی تعیین می شود که جهان را آفریده است. تنها اوست که حفظ، نگهداری و پایان جهان را تعیین می کند.

دوگانگی و تضادها

به نظر می رسد در اسطوره های ظهور حرکت آسانی از یک مرحله آفرینش به مرحله بعدی وجود دارد، اما همانطور که در اسطوره ناواهو نشان داده شده است، در هر سطح زیرزمینی نوعی تضاد در میان موجودات جنینی در حال رشد وجود دارد. این یکی از دلایل جدا شدن موجودات و حرکت به سطحی دیگر است. اگرچه اسطوره های ظهور خفیف ترین شکل این تضاد را به تصویر می کشند، اما همچنان در اسطوره هایی از این دست وجود دارد.

در افسانه های جهانی والدین، تضاد بین فرزندان و والدین وجود دارد. این تضاد بین نسل ها است که بیانگر تمایل فرزندان برای تعیین مکان و جهت گیری خود در هستی در برابر انفعال والدین است.

یک دوگانگی و تضاد دوباره در اسطوره های کیهانی-تخم مرغ یافت می شود، به ویژه در اسطوره هایی که تخم مرغ حاوی دوقلوها است. یکی از دوقلوها می خواهد اعتبار خلقت جهان را به تنهایی به عهده بگیرد و رشد هماهنگ درون تخم را قبل از بلوغ قطع کند. آفرینش معیوب این دوقلو شیطانی دلیل ماهیت مبهم جهان و منشأ شر است. این مشاهدات به همان اندازه در مورد ساختار دوگانه در برخی نسخه های اسطوره های غواص زمین صدق می کند. شیطان در نسخه های مختلف این اسطوره از همنشین به طرف دشمن خدا حرکت می کند و قدرت به چالش کشیدن خدا را دارد.

در این نقوش قربانی، چیزی شبیه به صلاحیت امر تمایز نیافته خلقت پیشنهاد می شود، زیرا همان گونه که مواد اولیه خلقت باید قبل از ظهور جهان متمایز شوند، قربانی شدن موجودات اولیه نیز نابودی کلیت اولیه است. به خاطر یک خلقت خاص وقتی فرد قربانی، قربانی یک هیولای اولیه می شود، تأکید بر تثبیت خلقت از طریق مرگ هیولا است. هیولا نمادی از عجیب بودن و شگفت انگیزی است که هنگام اشغال یک زمین یا فضای جدید رخ می دهد. "هیولا" مکان، شخصیت تمایز ناپذیر فضا است و باید قبل از ایجاد فضای جدید بی حرکت شود.

در افسانه ای از سرام (جزایر مولوکا)، دختری زیبا به نام هاینووله از یک گیاه نارگیل بزرگ شده است. پس از تهیه مایحتاج و تجملات جامعه، او کشته می شود و جسدش چند تکه می شود و سپس روی جزیره پرتاب می شود. از

هر قسمت از بدن او یک درخت نارگیل رشد می کند. تنها پس از مرگ هاینووله است که انسانها جنسی می شوند. یعنی قتل هاینووله بشر را قادر می سازد تا در روند آوردن زندگی جدید به جهان عزم خود را داشته باشد.

خلقت از طریق تراوشات

موضوع ظهور مربوط به مفاهیم کلامی و فلسفی نشأت گرفته از یک اصل واحد و اندیشه دگرگونی هستی است. ایده هایی از این دست در دین «ابتدایی» (دوگون، پلینزی)، در اندیشه چینی، و در فیلسوفان پیشاسقراطی تالس و آناکسیماندر یافت می شود.

در یکی از نسخه های اسطوره دوگون، خلقت از یک بذر کوچک سرچشمه می گیرد. در بذر حرکات خود به خودی شروع می شود. این حرکات که از پوسته بذر می ترکد و در فضا کمک می کند، همه اشکال موجودات و جهان را ایجاد می کند. به همین ترتیب، در اسطوره پلینزی تا آروا جهان را از درون خود و پوسته ای که در آن زندگی می کرد، توسعه می دهد.

یک موضوع فراگیر در تفکر چینی این است که جهان در یک جریان دائمی است. این شار از یک الگوی ثابت و قابل پیش بینی یا از نوسان ابدی بین دو قطب ظاهراً متضاد یا یک حرکت چرخه ای در یک مدار نزدیک پیروی می کند. الگوی نوسان با مفهوم yinyang بیان می شود. در تئوری پنج فاز (وکسینگ)، یک حرکت چرخه ای با پنج فاز مرتبط است که هر کدام نام یک کانی را دارند: خاک، چوب، فلز، آتش و آب. اینها به نوبه خود معادل با ماه سوم تابستان و با بهار، پاییز، تابستان و زمستان هستند. سپس این توازی ها با پنج جهت و به نوبه خود با پنج رنگ اصلی معادل سازی می کنند. متفکران چینی باستان هرگز درباره یک عمل آگاهانه اولیه آفرینش بحث نمی کنند. خود جنبش ادواری شکل تجربی و انتزاعی کیهان را تولید کرد. نوسان بین یین و یانگ یک همبستگی را در همه پدیده هایی ایجاد می کند که به قلمرو زمان، مان، عدد و اخلاق گسترش می یابد.

تالس فکر می کرد که اصل اساسی کیهان آب است. زمین روی آب شناور بود؛ آب علت طبیعی همه چیز بود. آناکسیماندر تعلیم داد که یک چیز ابدی نابود نشدنی وجود دارد که همه چیز از آن بوجود می آید و همه چیز باز می گردد. به عبارت دیگر، زیر لایه اساسی جهان نمی تواند عنصری از جهان باشد. اهمیت آناکسیماندر در استفاده

او از اصطلاح archē ("آغاز" یا "قاعده") برای اشاره به اصلی بود که برخلاف هیچ اصل یا عنصر دیگری در جهان برای توضیح علت همه چیزهای دیگر در جهان است.

اسطوره های خلقت بومی آمریکا

روایت بومیان آمریکا

ویژگی بسیاری از اسطوره‌های بومیان آمریکا، داستان‌های خلقت غواصان زمین زمانی آغاز می‌شود که موجودات و اشکال بالقوه در خواب یا معلق در قلمرو اولیه باقی می‌مانند. غواص زمین از اولین کسانی است که بیدار شده و با ساختن زمین‌های مناسبی که آفریده‌های آینده قادر به زندگی در آن هستند، بیدار شده و زمینه‌های لازم را فراهم می‌کند. در بسیاری از موارد، این داستان‌ها مجموعه‌ای از تلاش‌های ناموفق برای ساختن زمین را قبل از یافتن راه‌حل توصیف می‌کنند.

در میان مردمان بومی قاره آمریکا، کیهان غواصی زمین در اساطیر ایروکوئی به اثبات رسیده است: یک خدای زن آسمان از آسمان سقوط می‌کند و برخی از حیوانات، بیور، سمور دریایی، اردک و مشک در آب شیرجه می‌زنند تا بیاورند. گل برای ساختن جزیره

در داستان مشابهی از سنکا، مردم در یک قلمرو آسمان زندگی می‌کردند. روزی دختر رئیس به بیماری مرموزی مبتلا شد و تنها درمانی که برای او توصیه شده بود (در خواب آشکار شد) این بود که کنار درختی دراز بکشد و آن را کنده کنند. مردم چنین می‌کنند، اما مردی شکایت می‌کند که درخت امرار معاش آنها بوده و دختر را با لگد از سوراخ می‌زند. او در نهایت از آسمان به دنیایی پر از آب می‌افتد، اما توسط پرندگان آبری نجات می‌یابد. لاک‌پشتی پیشنهاد می‌کند که او را روی غلاف خود حمل کند، اما از او پرسید که محل زندگی قطعی او کجاست. آنها تصمیم می‌گیرند زمینی ایجاد کنند و وزغ برای بدست آوردن تکه‌های خاک به اعماق دریای اولیه شیرجه می‌رود. وزغ آن را روی پشت لاک پشت می‌گذارد که با هر رسوب خاک بزرگتر می‌شود.

در نسخه دیگری از Wyandot، Wyandot در بهشت زندگی می‌کرد. دختر رئیس بزرگ (یا فرمانروای توانا) بیمار بود، بنابراین پزشک توصیه می‌کند که درخت سیب وحشی را که در کنار لژ فرمانروای توانا قرار دارد، حفر کنند، زیرا درمان آن را باید در ریشه‌های آن یافت. با این حال، با کندن درخت، زمین شروع به فرو رفتن می‌کند

و نوک درختان دختر بیمار را می‌گیرند و با خود می‌برند. با سقوط دختر از آسمان، دو قو او را بر روی پشت خود نجات می‌دهند. پرندگان تصمیم می‌گیرند تمام شناگران و قبایل آب را احضار کنند. بسیاری داوطلب می‌شوند تا در آب بزرگ شیرجه بزنند تا تکه‌هایی از زمین را از ته دریا بیاورند، اما تنها وزغ (ماده، در داستان) موفق است.

اسطوره آفرینش و خلقت یونان باستان

مانند اکثر مردم جهان، اگر نگوییم همه مردم جهان، یونانیان نیز اسطوره‌ها و افسانه‌های خود را در مورد چگونگی پیدایش جهان دارند. در حالی که چند نسخه مختلف از اسطوره آفرینش یونانی وجود دارد، همه آنها تمایل دارند حول تعدادی خدایان جادویی بچرخند که به دلایلی نمی‌توانند با یکدیگر کنار بیایند. این نسخه از اسطوره آفرینش یونانی به شدت از آثار شاعر یونانی قرن هفتم پیش از میلاد به نام هزیود وام گرفته شده است.

طبق افسانه آفرینش یونانی، در آغاز، چیزی جز هرج و مرج وجود نداشت - یک پوچی یا خلأ بی شکل. اعتقاد بر این است که هرج و مرج چیزی شبیه به خدای غافل بود که در خلأ تاریک و آشفته و بدون هیچ نظم‌ی زندگی می‌کرد. زمانی که آشوب حاکم بود، هیچ زمین محکمی مانند امروز وجود نداشت. نه خورشید بود، نه ماه، نه رودخانه‌های روان، نه آب شیرین، نه دریا، نه کوه، و نه هوای پاک برای نفس کشیدن وجود داشت.

چند داستان متناقض وجود دارد زیرا برخی نسخه‌ها می‌گویند که در ابتدا Nyx وجود داشت - پرنده‌ای بزرگ با بال‌های تیره. در آن افسانه‌ها، نایکس بود که تخمی به دنیا آورد که بعداً به آشوب تبدیل شد. در ابتدا تاریکی خالی و هرج و مرج بود. تنها چیزی که در این خلأ وجود داشت نایکس بود، پرنده‌ای با بال‌های سیاه. با وزش باد تخمی طلایی گذاشت و سالها روی این تخم مرغ نشست. سرانجام زندگی در تخم شروع به تکان دادن کرد و اروس خدای عشق از آن بیرون آمد. نیمی از پوسته به هوا بلند شد و به آسمان تبدیل شد و دیگری به زمین تبدیل شد. اروس نام آسمان را اورانوس و زمین را گایا نامید. سپس اروس آنها را عاشق کرد.

اورانوس و گایا فرزندان زیادی با هم داشتند و در نهایت صاحب نوه شدند. برخی از فرزندانشان از قدرت فرزندانشان می‌ترسند. کروئوس در تلاش برای محافظت از خود، فرزندان را زمانی که هنوز نوزاد بودند قورت داد. با این حال، همسرش رئا کوچکترین فرزندان را پنهان کرد. صخره‌ای به او داد که در قنداق پیچیده شده بود و او به خیال اینکه پسرش است آن را قورت داد.

هنگامی که کودک زئوس به مردانگی رسید، مادرش به او دستور داد که چگونه پدرش را فریب دهد تا برادران و خواهرانش را رها کند. هنگامی که این کار انجام شد، بچه‌ها در جنگی قدرتمند علیه پدرشان جنگیدند. بعد از مبارزه زیاد، نسل جوان پیروز شد. با زئوس به عنوان رهبر خود، آنها شروع به تدارک زندگی به گایا و ستاره‌ها به اورانوس کردند.

به زودی زمین تنها دو چیز نداشت: انسان و حیوانات. زئوس پسرانش پرومتئوس (پیش‌اندیشه) و اپیمتهوس (پس‌اندیشه) را احضار کرد. او به آنها گفت که به زمین بروید و انسان‌ها و حیوانات را بیافرینید و به هر کدام هدیه‌ای بدهید.

پرومتئوس دست به کار شد و مردانی را به شکل خدایان شکل داد و اپیمته روی حیوانات کار کرد. همانطور که اپیمتهوس کار می‌کرد، به هر حیوانی که خلق می‌کرد، یکی از هدایا را می‌داد. پس از اینکه اپیمته کار خود را به پایان رساند، سرانجام پرومتئوس ساختن انسان را به پایان رساند. با این حال، هنگامی که او رفت تا ببیند چه هدیه‌ای به انسان بدهد، اپیمته با شرمندگی به او اطلاع داد که او احمقانه از همه هدایا استفاده کرده است.

پرومتئوس مضطرب تصمیم گرفت که آتش را به انسان بدهد، حتی اگر خدایان تنها کسانی بودند که به آن دسترسی داشتند. هنگامی که خدای خورشید صبح روز بعد به جهان رفت، پرومتئوس مقداری از آتش را برداشت و به انسان بازگرداند. او به خلق خود یاد داد که چگونه از آن مراقبت کند و سپس آنها را ترک کرد.

وقتی زئوس عمل پرومتئوس را کشف کرد، خشمگین شد. دستور داد پسرش را به کوهی زنجیر کنند و کرکسی هر روز تا ابد جگرش را بیرون بزند. سپس شروع به اندیشیدن مجازاتی برای بشر کرد. یکی دیگر از پسران او زنی بسیار زیبا به نام پاندورا را خلق کرد. هر کدام از خدایان به او هدیه‌ای دادند. هدیه زئوس کنجکاو و جعبه‌ای بود که به او دستور داد هرگز آن را باز نکند. سپس او را به عنوان همسر به اپیمتهوس تقدیم کرد.

زندگی پاندورا با اپیمتئوس شاد بود به جز اشتیاق شدید او برای باز کردن جعبه. او متقاعد شده بود که چون خدایان و الهه ها هدایای باشکوه زیادی بر او ریخته اند، این هدیه نیز فوق العاده خواهد بود. یک روز وقتی اپیمتئوس رفته بود جعبه را باز کرد.

تمام وحشت هایی که جهان امروز را گرفتار می کند - درد، بیماری، حسادت، حرص و آز از جعبه خارج شد. با شنیدن فریاد پاندورا، اپیمته به سرعت به خانه رفت و درب آن را بست، اما همه بدی ها قبلاً فرار کرده بودند.

بعداً همان شب صدایی از جعبه شنیدند که می گفت:

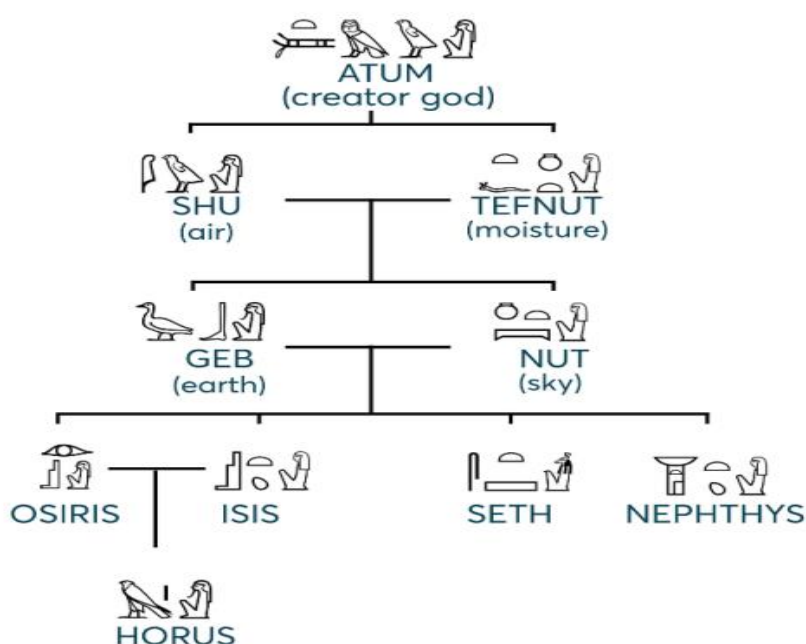
"بگذار بیرون بیایم. من امیدوارم".

پاندورا و اپیمتئوس او را آزاد کردند و او به جهان پرواز کرد تا به بشریت امید بدهد.

اسطوره آفرینش و خلقت مصر باستان

افسانه های خلقت مصر باستان، روایت های مصر باستان از خلقت جهان است. متون اهرام، تزئینات دیوار مقبره ها و نوشته ها، که قدمت آنها به پادشاهی قدیم (حدود 2700 تا 2200 قبل از میلاد) می رسد، اکثریت اطلاعات را در مورد افسانه های آفرینش مصر باستان ارائه کرده است. این اسطوره ها همچنین اولین مجموعه های مذهبی در جهان را تشکیل می دهند. مصریان باستان خدایان خالق و افسانه های زیادی داشتند. بنابراین، جهان یا به طور خاص مصر با توجه به بخش های مختلف مصر باستان به روش های متنوعی خلق شد. اولین خدا، Ra و یا Atum (هر دو خدایان خالق/خورشید هستند)، از وضعیت آشفته جهان پدید آمدند و شو (هوا) و Tefnut (رطوبت) را پدید آوردند که از اتحاد آنها Geb (زمین) و Nut بوجود آمدند. (آسمان)، که به نوبه خود اوزیریس، ایزیس، ست و نفتیس را خلق کرد. بسط این چارچوب اساسی، افسانه اوزیریس شامل اوزیریس، همسرش ایسیس و پسرشان هوروس بود. قتل اوزیریس توسط ست، و در نتیجه مبارزه برای قدرت، که توسط هوروس به پیروزی رسید، روایتی قدرتمند ارائه کرد که ایدئولوژی پادشاهی مصر باستان را با ایجاد کیهان پیوند می داد.

در تمام این افسانه ها، گفته می شد که جهان از دریای بیکران و بی جان بیرون آمده است، زمانی که خورشید برای اولین بار طلوع کرد، در دوره ای دور به نام zp tpj (گاهی اوقات به عنوان Zep Tepi رونویسی می شود)، "اولین مناسبت". اسطوره های مختلف آفرینش را به خدایان مختلف نسبت می دهند: مجموعه ای از هشت خدای اولیه به نام اوگدواد، خدای متفکرانه پتاه، و خدای مرموز و متعالی آمون. در حالی که این کیهان های متفاوت تا حدودی با هم رقابت می کردند، از جهات دیگر مکمل یکدیگر بودند، به عنوان جنبه های مختلف درک مصری از خلقت.



اسطوره های مختلف عناصر مشترکی دارند. همه آنها معتقد بودند که جهان از آب های بی جان هرج و مرج که نو نامیده می شود، برخاسته است. آنها همچنین شامل یک تپه هرمی شکل به نام بنبن بودند که اولین چیزی بود که از آب بیرون آمد. این عناصر احتمالاً از طغیان رودخانه نیل در هر سال الهام گرفته شده اند. سیلاب ها خاک

حاصلخیز را به دنبال خود بر جای گذاشتند، و مصریان ممکن است این را با ظهور حیات از هرج و مرج اولیه یکی دانسته باشند. تصاویر تپه هرمی از بلندترین تپه‌های زمین که با عقب‌نشینی رودخانه بیرون می‌آیند، گرفته شده است.

خورشید همچنین ارتباط نزدیکی با آفرینش داشت و گفته می‌شود که ابتدا از تپه طلوع کرده است، به عنوان خدای خورشید عمومی Ra یا خدای خپری، که نمایانگر خورشید تازه طلوع شده است. نسخه‌های زیادی از ظهور خورشید وجود داشت. و گفته می‌شد که مستقیماً از تپه یا از گل نیلوفر آبی که از این تپه می‌روید به شکل حواصیل، شاهین، سوسک خرچنگ یا کودک انسان بیرون آمده است.

یکی دیگر از عناصر رایج کیهان‌های مصری، شکل آشنای تخم کیهانی است، که جایگزینی برای آب‌های اولیه یا تپه اولیه است. یکی از انواع نسخه تخم مرغ کیهانی می‌آموزد که خدای خورشید، به عنوان نیروی اولیه، از تپه اولیه که در هرج و مرج دریای اولیه ایستاده بود، پدید آمد.

روایت‌های مختلف خلقت هر کدام با آیین یک خدای خاص در یکی از شهرهای بزرگ مصر مرتبط بودند: هرموپولیس، هلیوپولیس، ممفیس و تبس. این اسطوره‌ها تا حدی بیانگر الهیات رقیب هستند، اما جنبه‌های مختلفی از روند خلقت را نیز نشان می‌دهند.

اسطوره آفرینش هرموپولیس

اسطوره آفرینش که در شهر هرموپولیس منتشر شد بر ماهیت جهان قبل از خلقت جهان متمرکز بود. ویژگی‌های ذاتی آب‌های اولیه توسط مجموعه‌ای از هشت خدا به نام اوگدواد نشان داده می‌شد. الهه Naunet و هم‌تای مذکرش نو نماینده خود آب راكد اولیه بودند. Huh و هم‌تای او Hauhet نشان دهنده وسعت بی نهایت آب بودند. Kek و Kauket تاریکی موجود در آن را به تصویر می‌کشند. و آمون و آمونه طبیعت پنهان و ناشناخته آن را بر خلاف دنیای محسوس زندگان نشان می‌دادند. آبهای اولیه خود بخشی از فرآیند خلقت بودند، بنابراین، خدایان نماینده آنها را می‌توان به عنوان خدایان خالق دید. طبق این افسانه، هشت خدا در ابتدا به دو گروه مرد و زن تقسیم می‌شدند. آنها به طور نمادین به عنوان موجودات آبری به تصویر کشیده می‌شدند زیرا در آب زندگی می‌کردند: نرها به صورت قورباغه و ماده‌ها به عنوان مار نشان داده می‌شدند. این دو گروه در نهایت به هم نزدیک

شدند و در نتیجه یک تحول بزرگ به وجود آمد که تپه هرمی شکل را ایجاد کرد. خورشید از آن بیرون آمد که به آسمان طلوع کرد تا جهان را روشن کند.

اسطوره آفرینش هلیوپولیس

در هلیوپولیس، این آفرینش به آتوم، خدایی نزدیک به را، که گفته می‌شود در آب‌های نو به عنوان موجودی بالقوه بی‌اثر وجود داشته، نسبت داده می‌شود. آتوم خدایی خودساخته بود، منبع همه عناصر و نیروها در جهان، و اسطوره هلیوپولیتی فرآیندی را توصیف می‌کند که طی آن او از یک موجود واحد به این چند عنصر "تکامل" می‌یابد. این فرآیند از زمانی آغاز شد که آتوم در تاریخ ظهور کرد. این تپه باعث پیدایش خدای هوا شو و خواهرش تفنوت شد، که وجودشان نمایانگر ظهور فضا در میان آنها بود. همچنین گفته می‌شود که او برای تولید شو و تفنوت، استعاره‌ای که از جناس بر روی نام آنها برخاسته، «عطسه» و «تف» کرده است. بعد، شو و تفنوت با هم جفت شدند تا خدای زمین، گب و الهه آسمان، نوت، که محدودیت‌های جهان را مشخص می‌کردند، تولید کنند. گب و نوت به نوبه خود چهار فرزند را به وجود آوردند که نماینده نیروهای زندگی بودند: اوزیریس، خدای باروری و بازسازی. ایزیس، الهه مادری؛ ست، خدای آشوب؛ و نفتیس، الهه حفاظت. بنابراین اسطوره فرآیندی را نشان می‌دهد که در آن زندگی ممکن شد. این نه خدا از نظر الهیاتی به عنوان Ennead گروه بندی شدند، اما هشت خدای کوچکتر، و همه چیزهای دیگر در جهان، در نهایت به عنوان پسوند Atum در نظر گرفته شدند.

اسطوره آفرینش ممفیس

نسخه ممفیسی آفرینش بر Ptah متمرکز بود که خدای حامی صنعتگران بود. به این ترتیب، او توانایی صنعتگر را برای تصور یک محصول نهایی و شکل دادن به مواد خام برای ایجاد آن محصول نشان داد. الهیات ممفیتی می‌گفت که پتاه نیز جهان را خلق کرده است. این، بر خلاف دیگر مخلوقات مصری، یک آفرینش فیزیکی نبود،

بلکه یک خلقت فکری توسط کلام و ذهن خدا بود. ایده هایی که در قلب پناه ایجاد شد (که توسط مصریان به عنوان مفر اندیشه بشری تلقی می شد) زمانی که او آنها را نام برد شکل گرفت. با زبانش با بر زبان آوردن این نام ها، پناه خدایان و همه چیزهای دیگر را به وجود آورد.

اسطوره آفرینش ممفیت با هلیوپولیس همزیستی داشت، زیرا تصور می شد که اندیشه و گفتار خلاق پناه باعث شکل گیری آتوم و اناد شده است.

اسطوره آفرینش تبس

الهیات تبانی ادعا می کرد که آمون صرفاً عضوی از اوگدواد نبود، بلکه نیروی پنهان پشت همه چیز بود. تلفیقی از تمام مفاهیم خلقت در شخصیت آمون وجود دارد، ترکیبی که تأکید می کند که چگونه آمون در وجودش «فراتر از آسمان و عمیق تر از عالم اموات» از همه خدایان دیگر فراتر می رود. یکی از افسانه های تبایی، عمل خلقت آمون را به ندای غاز تشبیه می کند که سکون آب های اولیه را شکست و باعث شکل گیری اوگدواد و اناد شد. آمون از جهان جدا بود، ماهیت واقعی او حتی از خدایان دیگر پنهان بود. اما در عین حال، از آنجا که او منبع نهایی خلقت بود، همه خدایان، از جمله سایر خالقان، صرفاً جنبه هایی از آمون بودند. آمون در نهایت به دلیل این اعتقاد به خدای برتر پانتئون مصر تبدیل شد.

آمون مترادف با رشد تبس به عنوان یک پایتخت مذهبی بزرگ است. اما این تالارهای ستوندار، ابلیسک ها، مجسمه های عظیم، نقش برجسته های دیواری و کتیبه های هیروگلیف معابد تبانی است که ما به دنبال برداشت واقعی برتری آمون هستیم. تبس به عنوان محل ظهور تپه اولیه در آغاز زمان تصور می شد

اسطوره آفرینش و خلقت ایران باستان

برای شناخت و درک اساطیر هر تمدن، می بایست با نحوه زندگی و دیدگاه گذشتگان ایشان یعنی مردمان باستانی آن تمدن آشنا شویم. در فلات ایران، تفکر و ذهنیت نیاکان ما بر رویارویی و نبرد دائمی خیر و شر، شهامت قهرمانان و حضور موجودات افسانه ای مبتنی بود. برای بررسی اساطیر ایران می توانیم به دو منبع اساسی رجوع کنیم:

نخست «اوستا» که کتاب مقدس زرتشتیان است و شامل روایت خلقت، زندگی، نبرد خدایان و پایان هستی می‌شود و دوم «شاهنامه» که دربردارنده داستان‌های محلی (Folklore) ایرانیان و حماسه‌های ایشان است.

زروان و فرزندانش

زروان؛ خدای فضای بی‌انتهای و زمان ابدی، اولین حیات هستی در اساطیر ایران است که پیش از همه‌چیز وجود داشته و قادر است از هیچ، همه‌چیز خلق کند. زروان آرزو می‌کند که صاحب فرزند شود و برای خود دو پسر دوقلو به نام‌های اهورامزدا (اورمزد) و اهریمن (آنگره‌مینو) می‌آفریند. این دو برادر در ذات خود از طبیعتی کاملاً متضاد خلق می‌شوند؛ یکی نور و روشنایی، دیگری تاریکی و سیاهی. اهورامزدا ذاتی از نور دارد و در خصلت او تنها خوبی و خیر جاری است و در مقابل، ذات اهریمن از سیاهی و شر ساخته شده که وجود هر دوی آن‌ها برای برقراری تعادل هستی لازم است. اهورامزدا در اوج و روشنی بی‌پایان و اهریمن در عمق تاریکی مستقر می‌شوند. این دو با یکدیگر تماس مستقیمی ندارند چرا که در میانشان به وسعت هستی، خلاء قرار گرفته و باعث می‌شود که نیروی این دو برادر بر هم محدود شود.

اهورامزدا از حضور روح شر یا همان اهریمن آگاه بود اما اهریمن که در بی‌خبری از وجود برادرش به سر می‌برد، با دیدن روشنایی تصمیم گرفت آن را برای همیشه نابود کند. اهورامزدا به برادرش پیشنهاد صلح داد اما اهریمن نپذیرفت، پس دو برادر تصمیم گرفتند زمان مشخصی را برای نبرد تعیین کنند.



به این ترتیب، طول تاریخ هستی به دوازده هزار سال محدود می‌شود:

سه هزار سال نخست دوره آفرینش

سه هزار سال دوم دوره صلح و آرامش

سه هزار سال سوم دوره نبرد با اهریمن

سه هزار سال پایانی دوران شکست اهریمن

سه هزار سال اول: دوره آفرینش

دنیای آشکار و دنیای مخفی و هر آن‌چه میان آن‌هاست را اهورامزدا، منشاء زندگانی و نور، به نیکی خلق می‌کند (در برخی روایات، اهورامزدا خود آن حیات اولیه بر هستی است). در ابتدا او از جوهر روشنایی خود «روح» را خلق می‌کند که از آن امشاسپندان (نامیرایان مقدس) و ایزدان را به وجود می‌آورد.

امشاسپندان شش روح (فرشته) هستند که هرکدام یکی از قدرت‌های اهورامزدا را به ارث برده‌اند. آن‌ها عبارتند از

بهمن: نماد نیکوکاری – نگهبان جانوران.

آردیبهشت: راستگویی – نگهبان گیاهان.

شهریور: نماد فرمانروایی – فرشته مهربانی.

اسفند: نماد هوش و دانایی.

خرداد: کمال – نگهبان آب.

مرداد: جاودانگی.

سپس اهورامزدا با کمک ارواح قدرتمندی که خلق کرده بود، تمام دنیایی که ما می‌شناسیم را به ترتیب در هفت مرحله خلق می‌کند:

آسمان – آب – زمین – گیاهان – حیوانات – انسان‌ها – آتش

اهورامزدا (یا هورمزد) آسمان را به شکل گویی معلق در خلا آفرید و سپس آب را در آن جاری ساخت و با خاک، آن دو را از هم جدا کرد. آسمان در بالا و زیر زمین قرار گرفت. اهورامزدا زمین را با انواع گیاهان پوشانده و از روح خود در آنها دمید. او سپس گاو ایوداد (ایوک‌داد یا Gavaevodta) را آفرید. در انتها اهورامزدا نخستین انسان به نام گیومرد (کیومرث) را می‌آفریند و با کمک ایوداد به او خوراک و یاری می‌رساند. اهورامزدا ستارگان و سیارات را نیز خلق می‌کند که همه در آرامش و سکون کامل در آسمان قرار می‌گیرند.

اهریمن که در تمام مدت حرکات برادر خود را تحت نظر داشت، با نفرت هر چه تمام از مخلوقات برادرش تصمیم می‌گیرد موجوداتی متضاد آنها خلق کند. از آنجا که ذات اهریمن شرارت و تاریکی است، مخلوقاتش نیز موجوداتی خطرناک و شرور (دیوها، هیولاها، بیماری و بلایای طبیعی) می‌شوند. در اساطیر ایرانی، جهان از سه بخش تشکیل شده است؛ نخست ورای آسمان و نور مطلق که محل زندگی اهورامزدا و فرشتگانش است، دوم زمین مادی که انسان‌ها، آب، زمین، آسمان، حیوانات و گیاهان در آن مستقر هستند و سوم در زیر زمین و در تاریکی مطلق که محل زندگی اهریمن و دیوها است. هستی؛ صیقلی و دست‌نخورده بود. نه کوهی بود و نه دره‌ای.

در ابتدای خلقت جهان مادی، اهورامزدا همه چیز را به نیکی و به حالت «مینویی» که بعدها واژه «معنوی» یعنی بهشتی نیز از آن حاصل شد، خلق می‌کند. هم‌چنین برای حفاظت از این زیبایی و پاکی، آسمان را به شکل پوسته‌ای سخت (مانند پوست تخم‌مرغ که محتوای آن را حفظ می‌کند) طوری می‌آفریند که جهان مادی را به طور کامل پوشش دهد. باری اهریمن، مخلوقات جدید برادرش در جهان میانی (مادی) را می‌بیند که از زیبایی و پاکی می‌درخشند. آن‌گاه تصمیم می‌گیرد که هر طور شده آنها را نابود و تباه کند. به این ترتیب اهریمن پوسته آسمان را شکافته (آسمان، تمام گوی زمین را در بر دارد و میان زمین و زیرزمین که تاریکی مطلق و محل زندگی اهریمن است نیز پوسته آسمان قرار گرفته است) و به آن وارد می‌شود.

اهریمن وارد آب شده و سپس به زمین می‌آید. با ورود او زمین‌لرزه بزرگی اتفاق افتاده و کوه‌ها از زمین بیرون می‌آیند. کوه اصلی که در این لرزش از زمین به بیرون می‌آید «البرز» نام دارد که قله آن به آسمان و ریشه آن به زمین می‌رسد و این دو را به هم می‌دوزد. با ورود اهریمن به دنیای مادی، تنها زمین نیست که به لرزه در می‌آید بلکه خورشید، ماه و ستارگان نیز شروع به حرکت می‌کنند و به شکل تاجی به دور زمین می‌چرخند. اهریمن گیومرد و ایوداد را یافته و آنها را فوراً نابود می‌کند، از جسد گیومرد گیاهانی می‌روید که به اولین انسان و اجداد بشر تبدیل می‌شوند که «مشی و مشیانه» نام دارند و از جسد ایوداد نیز سایر جانوران و گیاهان بر روی زمین رشد می‌کنند.

اهریمن که به خیال خود با نابود کردن مخلوقات زیبای اهورامزدا، این نبرد را پیروز شده، به سمت آسمان می‌رود تا به اعماق تاریکی بازگردد اما، آسمان به فرمان اورمزد او را در خود حبس می‌کند و اهریمن به مدت سه هزار سال بر روی زمین، زندانی باقی می‌ماند.

به این ترتیب در این سه هزار سال اهریمن بر روی زمین زندانی شده و به خواب می‌رود، دنیای مادی که اهورامزدا خلق کرده بود نیز به رشد خود ادامه داده و از موجودات نیک پر می‌شود.

جهان:

آفرینش جهان از نظر اوستا به این ترتیب است که در ابتدا آسمان، سپس آب، زمین، جانداران و در پایان، آتش آفریده شد.

آسمان:

طبق آئین پذیرفته شده‌ی ایرانیان باستان، آسمان به صورت پوسته‌ای تهی، مجوّف کاملاً مدوّر بود که تصور می‌شد از سنگ ساخته شده است. آسمان همه چیز را فرا گرفته، از زیرزمین نیز گذشته و فضای بالای آن را در بر می‌گیرد. اندیشه‌ی اینکه آسمان از سنگ ساخته شده، ظاهراً فکری هندواروپایی بود و در زبان‌های ایرانی، واژه‌های گوناگونی که مفهوم آسمان را می‌رساند مثل خود واژه‌ی اوستایی آسمان، در اصل به معنای سنگ یا سنگ‌ها می‌باشد. در یسنای 5-30 نیز زرتشت (Zoroaster) برای مفهوم آسمان، اصطلاح Khraozdishteng aseno را به معنای سخت‌ترین سنگ‌ها به کار می‌برد. (1) سنت نشان می‌دهد که مراد از این عنصر سماوی، سنگ بلور می‌باشد. تصور یونانیان از افلاک بلورین تو در تو می‌تواند فرضیه‌ای باشد بر اینکه، یونانیان نخستین اندیشه‌های نجومی خویش را از مشرق زمین به عاریت گرفتند. این نظر به عنوان یک فرضیه‌ی فیزیکی بدوی معقول می‌نماید، زیرا آسمان آبی رنگ و پاک آسیای مرکزی و ایران، بیشتر اوقات نه تنها چون بلور صاف و شفاف می‌نماید، بلکه می‌تواند انواع رنگ‌های زیبا را به خود بگیرد. در بخش کهن و باستانی فروردین یشت نیز آسمان به صورت فلزی درخشنده وصف شده است. همچنین در کتاب‌های پهلوی، اسم و صفت فلز درخشنده برای آسمان به کار برده شده است. (2) در کتاب دادستان دینیک (Datestane Dinik) نیز آمده: «آسمان، آشکارا درخشنده است، زیرا از سنگ، آن هم سخت‌ترین و زیباترین سنگ‌ها ساخته شده است». در متون پهلوی، آسمان با انباری مقایسه می‌شود که آنچه لازم است در آن نگهداری شده و یا اغلب به دژی تشبیه می‌شود که از آنچه در آن به ودیعه گذاشته شده، محافظت می‌کند. در بندهش، این طبیعت محافظت کننده‌ی آسمان با مثالی در یشت 13-2 نیز

یادآور شده: «آسمانی که زمین، گرداگرد آن را همچون مرغی بر تخم نشسته، فراگرفته است». بنابر متون پهلوی، نخستین آفریده‌ی اهورا مزدا (Ahura Mazda)، آسمان بود و گوهر آسمان نیز از آهن درخشنده است که آن را الماس هم می‌خوانند. بنابر معتقدات قدیم و روایات پهلوی، آسمان دارای چهار طبقه بود که به ترتیب نزدیکی به زمین، عبارت بودند از: پایگاه ستارگان، پایگاه ماه، پایگاه خورشید و پایگاه روشنی بی‌کران که گاهی پایگاه ابرها نیز بر این شمار افزوده می‌شد. بندهش برای تطابق طبقات آسمان با امشاسپندان (Ameshaspenta)، آن را هفت طبقه ذکر کرده و آسمان را مانند تخم مرغی فرض کرده است که این خود اعتقادی بسیار کهن بوده و شاید از عقاید هندواروپایی سرچشمه گرفته است. چنین تصویری در اساطیر یونانی نیز ذکر شده است.

از سوی دیگر در کهن‌ترین اساطیر هند باستان، عقیده بر آن بود که از عدم یا خود هستی، تخم مرغی پدید آمد، یک سال بر جای ماند و سپس به دو نیم شد که نیم سیمین آن زمین و نیم زرین آن آسمان گردید. از طرف دیگر، آسمان قائم به ذات، بی‌ستون، بی‌پایه، بدون نگهدار، دور کرانه و استوار است، نه بالا کشیده می‌شود و نه به زیر می‌آید. بر اساس متون پهلوی، فاصله‌ی میان زمین و آسمان به ترتیب ستاره پایه، ماه پایه و خورشید پایه بوده و فاصله‌ی هر یک از دیگری سی و چهار هزار فرسنگ می‌باشد. در ادبیات زرتشتی به دو دسته‌ی ستارگان هرمزدی و اهریمنی بر می‌خوریم که ستارگان ثابت، اختران هرمزدی و سیارات (اباختران) به دلیل حرکت نامنظم‌شان، اهریمنی می‌باشند. از میان ستارگان، تیشتر (Tishtar)، ایزد باران، بسیار ستایش شده است. پس از ستاره پایه، ماه پایه قرار داشته و دومین طبقه‌ی آسمان را تشکیل می‌دهد. فاصله‌ی میان ستاره پایه تا ماه پایه، جایگاه کسانی است که گناهانشان بیشتر از ثوابشان می‌باشد. ماه دو فرسنگ درازا و دو فرسنگ پهنا داشته و نور آن از خودش می‌باشد. برترین و آشکارترین اثر ماه، رویاندن و سبز نگه داشتن گیاهان بر زمین بوده و خورشید نیز با تابیدن بر زمین، آفریدگان را پاک ساخته، باعث راندن دیوها از وجودشان می‌گردد. خورشید پایه، سومین طبقه‌ی آسمان بوده و کسانی که ثوابشان بیشتر از گناهانشان می‌باشد در خورشید پایه قرار می‌گیرند. فاصله‌ی میان خورشید پایه و آسمان را گرودمان (Gerodemana)، یعنی "عرش اعلا" می‌نامند که جایگاه روشنی بی‌کران و گاه اورمزد است.

آب:

دومین آفریده‌ی آفرینش آب بوده و زرتشتیان می‌پنداشتند بخش پائینی آسمان که گرد و مدور است، انباشته از آب می‌باشد. در کتاب بندهش آمده: «پس از بیهوشی اهریمن، اهورا مزدا شروع به آفرینش مادی خویش نمود. از

روشنی بی‌کران آتش، باد و از باد، آب را آفرید. آنگاه از آب، زمین و همه‌ی هستی مادی را آفرید» سپس می‌افزاید «همه چیز از آب بود، جز تخمه‌ی مردمان و گوسپندان، زیرا تخم آنان از آتش است.»

زمین:

از نظر زرتشتیان، زمین سومین آفریده‌ی آفرینش است که در سه مرحله به وجود آمده است. آنها معتقد بودند که سطح زمین، نخست سطحی مدور بوده و همچون بشقابی مسطح، میان آسمان را پر می‌کرده است. از این سطح به مرور زمان، کوه‌ها بیرون آمدند که تصور می‌شد همانند گیاهان ریشه و بیخی داشتند و تا ژرفای زمین فرو می‌رفتند. (3) نخستین و بزرگ‌ترین کوه، هرا برزیتی (Hara Berezaitiu) بود که در زبان فارسی البرز نامیده شد و پاسگاهی بلند پایه به شمار می‌آمد. ایرانیان و هندوها می‌پنداشتند زمین به هفت ناحیه تقسیم شده که این نواحی را در اوستا، کرشور (Karshvar)؛ در پهلوی، کشور (Keshvar) و در سانسکریت، دوپیا (Duipa) می‌خوانند. ایرانیان معتقد بودند این نواحی هنگامی پدید آمدند که نخستین باران بارید و زمین پاره پاره شد. در مورد ناحیه‌ی مرکزی که آن را خونیرس (Khoniras) می‌نامند نیز معتقد بودند، به اندازه‌ی وسعت شش ناحیه‌ی دیگر بزرگی داشته و آدمی در آن ساکن است. زرتشت در یسنای 2-32 نیز به این تقسیم بندی اشاره کرده و خطاب به دیوها می‌گوید: «از این روست که بدین کردار فریکاران‌تان، در هفت بوم (جهان) به بدی نامبردار شدید». هندی‌ها ناحیه‌ی مرکزی را جمبودوپیا (Jambuduipa) نامیده و تصور می‌کنند که شش ناحیه‌ی دیگر، قاره‌های دایره‌مانندی هستند به دور ناحیه‌ی مرکزی که به صورت حلقه‌های مجوف و متحدالمرکزی قرار گرفته و اقیانوس‌ها آنها را از یکدیگر جدا می‌سازند. هر یک از نواحی شش گانه، دایره‌ای توپر محسوب می‌شدند که اطراف اقلیم با شکوه خونیرس را فرا گرفته بودند. تصور می‌شد که اینها نیز از ناحیه‌ی مرکزی با آب، جنگل و کوهستان‌های صعب‌العبور از یکدیگر جدا هستند.

گیاهان:

از نظر زرتشتیان چهارمین آفرینش، آفریدن گیاهان می‌باشد. به نظر می‌آید در گذشته‌ای بسیار دور، اسطوره‌های گوناگونی راجع به آغاز حیات گیاهی رواج داشته، اما از دیدگاه بندهش، نخستین سبزی در میانه‌ی زمین، خاصه در کوهپایه‌ی هرا (البرز) روئیده است. این جاندار شگفت آور، ظاهراً مخلوق ذهن و گمان‌های موبدان بود که از

خود اسمی نداشت و تنها ئوروار (Urvar) خوانده می‌شد. انگاره‌ی رایج‌تر و همگانی‌تر، درختی عظیم و بزرگ بود که چشمه‌ی تجدید حیات همه‌ی گیاهان روی زمین دانسته می‌شد.

جانداران:

جانداران، پنجمین آفریده‌ی آفرینش هستند که از "گاو یکتا آفریده" پدید آمدند. "گاو یکتا آفریده" را به زبان ایرانی کهن، (Gav Aevo Data) و به زبان پهلوی (Gav lev Dad) می‌گفتند که رنگی سپید و روشن چون ماه داشت و قد و بالایش به اندازه‌ی سه نای می‌رسید. این نخستین جاندار بود که روی زمین زندگی کرد و سپس به قتل رسید. طبق تنها روایت شناخته شده‌ی اسطوره‌ای زرتشتی در ایران، اهریمن او را می‌کشد، همان گونه که نخستین گیاه را خشک کرد.

بخشی از تخمه‌ی گاو به ماه برده شد و به همین سبب ماه را گائوچیترا (Gaochithra) به معنای دارنده‌ی تخمه‌ی گاو لقب دادند. در این تخمه که در ماه پالایش یافته بود، نسل‌های حیوانات سودمند، پدیدار گشت که بخشی از آن بر زمین ریخت و انواع گیاهان سودمند از آن روئیدند. گمان می‌رود صورت نخستین اسطوره‌ی ایرانیان کافر نیز چنین بوده که وقتی گاو را قربانی کنند، هلاک می‌شود. قربانی کردن گاو، در اصل فعلی خلاقانه و سودمند بود که نتایجی نیکو به بار آورد، از جمله پیدایش دیگر حیوانات و گیاهان خوب و مفید. احتمالاً این اسطوره حکایت از پیش نمونه‌ی قربانی کردن سالیانه در جشن پاییزی مهرگان را داشته که به آن قصد و نیت صورت می‌گرفت تا به هنام بهار در مزارع حیاتی تازه پیدا شده و گله و حشم، زندگانی تازه‌ای بیابند. در روایت زرتشتی آفرینش، هر چند از کشتن گاو، خیر و برکت حاصل می‌شود، اما قتل گاو فعل ناپسندی است که اهریمن آن را انجام می‌دهد. حتی در روایت ایرانیان کافر، پیدا شدن گیاهان از تخم حیوانی که کشته می‌شود، نوعی دوباره کاری از آفرینش چهارم گیاهان محسوب می‌شود. این تضاد آشکار، به یقین بایستی از آنجا پیش آمده باشد که در یک مقطع زمانی، انبوهی از اسطوره‌های گوناگون را در یک طرح کلی و جامع جای داده‌اند. بنا به نوشته‌های بندش، "گاو یکتا آفریده" در کرانه‌ی رود دائیتی روزگار می‌گذراند و کیومرث (Keyumars) نخستین انسان اسطوره‌ای بود که در ساحل آن رود به سر می‌برد. می‌گویند پیکر و کالبد کیومرث و «گاو یکتا آفریده» از خاک آفریده شد، اما تخم آنان از آتش پدید آمد و نه از آب، که در دیگر موارد، سرچشمه و منبع اصلی همه‌ی حیات به شمار می‌رود.

گاو:

نخستین گاو آفریده شده توسط اورمزد، گاوی بود سیاه موی و زرد زانو که سرور همه‌ی گاوها محسوب می‌شد. وقتی نطفه‌ی «گاو یکتا آفریده» را که جزء نخستین آفریده‌های اورمزد بود، به ماه پایه بردند، آنجا پاک شده و گوسفند با انواع مختلف آن آفریده شد. نخست دوگاو نر و ماده و سپس از هر نوعی، جفتی بر زمین گذاشته شد. همچنین در کتاب‌های دینی زردشتی آمده که ماده گاو را دو بار آفرید، یک بار به صورت گاو و یک بار به صورت گوسفند با انواع مختلف و فراوان که هزار شبانه روز ایشان غذا نمی‌خوردند و هنگامی که غذا خوردن آغاز کردند، ابتدا آب و سپس گیاه خوردند. گاو در نزد زرتشتیان، حیوانی مقدس بود، به طوری که اوستا در زمان هخامنشیان بر پوست گاو نر به خط زر نوشته شد و در کاخ‌های استخر از آن حفاظت می‌شد که هنگام تصرف استخر از طرف اسکندر مقدونی (Alexander Great) همگی نابود گردید.

انسان:

ششمین و آخرین آفریده‌ی مشخص و پیدای همه‌ی آفرینش‌ها، انسان می‌باشد. نخستین انسان کیومرث بود که پس از آفرینش، همچون خورشیدی می‌درخشید. وی مورد هجوم اهریمن قرار گرفت و به مدت سی سال با اهریمن مبارزه کرد تا سرانجام توسط اهریمن به قتل رسید. نطفه‌ی او به وسیله‌ی روشنایی پاک شده و یک ثلث آن به اسفندارمذ (Spendarmad)، ایزد نگهبان زمین و دو ثلث آن به نریوسنگ (Neryosng) تعلق گرفت. از جسم کیومرث انواع مختلف فلزات به زمین رسید و از نطفه‌اش نیز مشی (Mashye) و مشیانه (Mashyane) از خاک زمین روئیدند.

در روایات پهلوی آمده: «هنگامی که کیومرث با اهریمن جنگید، اهریمن بر پشت کیومرث سوار شد و پرسید: تو را چگونه فرو برم؟ کیومرث گفت: از پایم فرو بر. اما اهریمن او را از سر فرو برد، چون به زیر نافش رسید، دو قطره از نطفه‌ی کیومرث بر زمین افتاد و پس از چندی به شکل ریواس در زمین روئید. سپس به پیکر زن و مردی تبدیل شد که مشیک (مشی) و مشیانک (مشیانه) نام گرفتند». در آغاز، این زوج طوری به هم چسبیده بودند که مرد از زن قابل تمایز نبود، پس روح بر آنها دمیده شده و آنها جان گرفتند. اورمزد به آنها سفارش کرد تا در اعمال و رفتارشان پیرو کردار نیک، گفتار نیک و پندار نیک باشند، اما آنها گول اهریمن را خورده و اهریمن دلشان را تیره و تار و فاسد کرد. آدم (Adam) و حوا (Eva)، روشن کردن آتش، دوختن لباس، ساختن تبر آهنی، بنا کردن کلبه و خانه، همچنین کاشتن گندم را آموختند. آنها پنجاه سال به هم تمایلی نداشتند تا اینکه پس از آن مدت طولانی حوا پسر و دختری دوقلو به دنیا آورد. یکی را پدر و دیگری را مادر خورد. آنگاه اورمزد مزه‌ی گوشت کودک

را از کامشان زائل کرد تا دیگر بچه‌های خود را نخورند. پس از آن حوا هفت جفت پسر و دختر دوقلو به دنیا آورد که هر جفت، نیاکان یک نژاد شدند. یک جفت از دوقلوها تاز و تازک نام داشتند و نژاد تازی از آنها به وجود آمد. جفت دیگر فرواک و فروا بودند که مازندرانیان، سغدی‌ان، تورانیان، چینی‌ها و سندی‌ها از ایشان به وجود آمدند. یک جفت دیگر هوشنگ و گوزک نام داشتند که ایرانیان از نژاد این زوج می‌باشند. یک جفت دیگر از فرزندانشان سیامک و نشانک بودند که از آنها فراواک و فراواکین به وجود آمدند. از نظر ایرانیان باستان، نخستین انسان اسطوره‌ای (کیومرث) می‌میرد تا نژاد آدمی پا به عرصه‌ی وجود بگذارد و این اعتقاد که قربانی باعث زندگی مجدد و پیدایش همه گونه موجودات زنده می‌شود، در بین ایرانیان باستان وجود داشت است. مانی در مورد آفرینش آدم و حوا اعتقاد داشت، ماده برای نگهداری قسمتی از نور که برایش باقی مانده بود، یک شیطان مذکر به نام اشقلون (Ashaqlun) و یک شیطان مؤنث به نام نمرائل (Namrael) برای جذب ذرات نور به زمین افتاده - که در جنین سقط شده‌ی آرگونوت‌ها (Argonauts) وجود داشت - انتخاب کرد. اشقلون آن دسته از عفريت‌ها را که مذکر بودند، بلعید و نمرائل نیز ماده‌ها را فرو خورد. سپس اشقلون با نمرائل هم بستر شد و آدم و حوا (نخستین زوج انسانی) از آنها به وجود آمدند. آدم به خواست ماده، کور، کر و کاملاً بی‌خبر از تابش نوری که در او بود، متولد شد و اسیر دست شیاطینی که احاطه‌اش کرده بودند، در خوابی عمیق فرو رفت. اورمزد یا منوهمند (Manvahmand)، با نداهایش آدم را از خواب بیدار کرده و برایش افشا کرد که چگونه جسم وی از قدرتهای اهریمنی حاصل شده، اما روحش از جهان آسمانی نور می‌باشد. سپس همه چیز را به او آموخت. بیداری انسان نخستین در مرتبه‌ی عالم کبیر و بیداری خرد در مرتبه‌ی عالم صغیر قرار داشته و میان این دو مرتبه، بیداری آدم قرار داشت که در وجود او همه‌ی روح‌های صغیر آدمی به صورت بالقوه متحد شده بودند. زرتشتیان معتقدند که چون کیومرث به دست دیوها در سی سالگی کشته شد، نطفه‌ی وی بر زمین ریخت و پس از چهل سال که نطفه‌اش در زمین ماند، مشی و مشیانه، دو خواهر و برادر دو قلو مانند ساقه‌ی گیاه از زمین روئیدند و با یکدیگر ازدواج کردند.

آتش:

این اعتقاد وجود داشت که آفریده‌ی هفتمی به نام آتش نیز وجود دارد. نقل می‌کنند که هر چند وجود آتش پیدا و محسوس است، اما چون در همه چیز پراکنده می‌باشد، بنابراین در شش آفرینش دیگر هم ساری و جاری است. نه تنها تخم و بذر همه‌ی جانداران (گیاهان و حیوانات) از آتش اشتقاق یافته، بلکه آتش در رگ و ریشه‌ی زمین نیز وجود دارد. خشک نشدن ریشه‌ی گیاهان در سرمای زمستان، همچنین گرم بودن آب چشمه‌ها در زمستان به همین علت می‌باشد. آتش در آسمان نیز وجود دارد، زیرا صاعقه هم نوعی آتش است. خورشید نیز طبیعی آتشین

داشته و می‌تواند گرما و نور تولید کند. این آتش فروزان از روشنایی بی‌کرانه‌ی جایگاه اهورامزدا است که در بالا و در لبه‌ی آسمان قرار دارد. طبق بندهش، آتش، آخرین آفریده‌ی هفت آفرینش می‌باشد، اما همیشه و همه جا آتش را هفتمین آفریده به شمار نمی‌آورند. احتمال اینکه آتش را یکی از مراحل آفرینش بدانند، بستگی به چگونگی تعبیر و تفسیر متن‌ها داشته و چه بسا چون اعتقادات مربوطه کاملاً تکوین یافته، به این نتیجه رسیده بودند که عنصر آتش نخست به هنگام رویداد آفرینش‌های شش گانه در آنها ساری شده و به اصطلاح، نیروی حیاتی آفرینش‌ها را تشکیل می‌دهد. در متون پهلوی از هفت نوع آتش نام برده شده که به ترتیب اختصاص به اورمزد، مردم و گوسپندان، مختص گیاهان و چهارمی آتشی است که در ابر بوده و تیرگی و تاری هوا را نابود می‌سازد. سه آتش دیگر به نام‌های فرن‌بغ، آذرگشنسب و برزین مهر، وظیفه‌ی پاسبانی از جهان را به عهده دارند. بر اساس بندهش، ترتیب آفرینش جهان عبارت است از آسمان، آب، زمین، گیاه، گوسفند، مردم پرهیزکار، آتش و باد.

مینوی:

انگاره‌ی جاودانگی روح آدمی از تداعی روان آمرزیدگان با ایزدان در فردوس پیدا شد. جاودانگی در گذشته و آینده همانند نامیرایی ایزدان دوام داشت و اندیشه‌ی وجود، پیش از آفرینش روان نیز از این جا آغاز شد. رأی خود زرتشت نیز باید کم و بیش چنین باشد. در آغاز تنها دو نیروی عظیم اهورا مزدا و دشمن مهیب او وجود داشتند و هنگامی که این دو از انتخاب نیکی و بدی فارغ شدند، اهورا مزدا شش امشاسپند بزرگ را آفرید (به حضور طلبید). سپس بدون واسطه یا به واسطه‌ی آنها، دیگر ایزدان و شاید روان آدمی را صورت هستی بخشید که از باورهای ایرانیان باستان بود. باور وجود پیش از آفرینش حیوانات سودمند را نیز زرتشت پذیرفت و بر اساس این آئین، تصور می‌شد که آنچه زنده است، پیش از آفرینش نیز وجود داشته‌اند. نقل است که اهورا مزدا زودتر از آغاز آفرینش، همه چیز را در حال بی‌شکلی و بی‌حسی بدوی و قبل از آنکه در این دنیا شکل ذاتی و صورت جسمی بیابد، به وجود آورده است. اهمیت تأکیدی را که زرتشت بر حیات عادی در برابر زندگی غیر مادی دارد نیز از همین جا آشکار می‌شود. از دید زرتشت، دنیا همان آفرینش مینو می‌باشد که بر آن لطف ملموس شدن و مدرک شدن نیز افزوده شده است. معنای از حال مینویی به حال دنیوی گرویدن، سقوط و هبوط نبوده، بلکه صعود و کمال است. تفاوت آن دو تنها در این است که گیتی بر خلاف مینو در برابر یورش تباهی و فسادِ انگره مئین‌یوه (Angra Mainyava) و نیروهای شیطانی او آسیب پذیر است.

کیش مانی:

مانی (Mani)، معتقد بود که اگر هر یک از اراکنه، ستارگان، زجر، حرص، شهوت و گناه با یکدیگر نزدیکی کنند، از آمیزش آنها انسان اولیه (آدم) به وجود خواهد آمد. پس این کار را دو آرخون (Archon) نر و ماده انجام دادند و پس از آن، آمیزش دیگری رخ داد که به وجود آمدن زنی زیبا به نام حوا را در پی داشت. همین که فرشتگان پنجگانه در نوزاد، نور و عطر خدایی را که حرص ربوده و در وی نهاده بود، مشاهده کردند، از بشیر، ام الحیات و روح الحیات درخواست کردند تا نوزاد قدیم (آدم) را رهایی بخشند. بنابراین آنها عیسی را با یک الهه فرستادند تا آن دو آرخون را به زندان انداخته و نوزاد (آدم) را نجات بدهند. سپس عیسی از بهشت جاودان، خدایان، دوزخ، اهریمنان، زمین و آسمان برای آدم سخن گفته و وی را از حوا ترسانید و از او خواست تا از حوا دوری کرده و از نزدیک شدن به وی پرهیز کند. آدم نیز این کارها را انجام داد. پس از آن آرخون نر نزد دخترش حوا آمده و از روی شهوتی که داشت با وی هم بستر شد. حوا پسری آشقر و زشت روی به دنیا آورد که نامش را قاین (Cain) نهاد. قاین نیز با مادرش (حوا) هم بستر شد و پسری سپیدروی به نام هابیل (Abel) از آنها به وجود آمد. قاین برای دومین بار هم با مادرش هم بستر شد و بار دیگر حوا باردار شد که حاصل آن دو دختر به نام‌های حکیمه‌الدهر (Hakimat al-Dahr) و ابنه‌الحرص (Ibnat al-Hiris) شد. سپس قاین دخترش ابنه‌الحرص و هابیل نیز خواهرش حکیمه‌الدهر را برگزید. هر چقدر که حکیمه‌الدهر از نور و حکمت خدا بهره برده بود، ابنه‌الحرص از آن بی‌بهره بود. سپس یکی از فرشتگان با حکیمه‌الدهر هم بستر گشته و حاصل آن نیز دو دختر به نام‌های رو - فریاد (Rau - Faryad) و بر - فریاد (Bar - Faryad) شد که هر دوی آنها شادمانی خداوند را به کمال رسانیدند. هابیل از تولد آنان اندوهناک گشته و به پدرش قاین ظنین شد و ادعا کرد که دخترها مال قاین می‌باشند. قاین به خاطر این اتهام، با کوبیدن سنگی بر هابیل، وی را کشته و حکیمه‌الدهر را به همسری برگزید. صندید (Sindid) به حوا آموخت تا آدم را سحرزده کند. بنابراین حوا با گل‌های شجر آدم را سحر کرد و با او هم بستر شد که حاصل آن پسری زیبا و نیک صورت بود. صندید از این خبر ناراحت شد و به حوا گفت که آن نوزاد بیگانه است. حوا قصد کشتن نوزاد را داشت که آدم آن را گرفت تا با شیر گاو و میوه‌ی درختان او را سیر کند. اما آرخون‌ها درخت و گاو را ربودند. آدم، دور نوزاد سه دایره کشید (اقانیم ثلاثه) که بر دایره‌ی اول نام فرشته‌ی جنان، بر دایره‌ی دوم نام انسان قدیم و بر دایره‌ی سوم نام روح الحیات را گذاشت و از خداوند درخواست کمک نمود. در آن هنگام درختی بر آدم ظاهر گردید به نام لوطیس (6) (Lotus) که از آن شیر تراوش می‌شد. بدین ترتیب آدم با شیر درخت کودک را تغذیه نموده و کودک را شاتیل (shathil) نام نهاد. صندید بار دیگر باعث شد تا حوا، آدم را فریفته و با وی هم بستر شود. شاتیل و آدم به سمت شرق، به طرف نور و حکمت خدا رفتند تا اینکه آدم همان جا از دنیا رفته و به بهشت پای نهاد. شاتیل، روفریداد، برفریاد و مادرشان حکیمه‌الدهر نیز در صدیقوت (Saddiquat) وفات یافته و حوا، قاین و ابنه‌الحرص نیز رهسپار دوزخ شدند.

اسطوره آفرینش و خلقت هند باستان

در هندوئیسم کیهان میلیون ها سال قدمت دارد. مطابق با اعتقاد هندوها به تناسخ، جهانی که ما در آن زندگی می کنیم اولین یا در واقع آخرین جهان نیست.

برای هندوها جهان توسط برهما آفریده شد، خالق که جهان را از خود ساخت. پس از اینکه برهما جهان را خلق کرد، این قدرت ویشنو است که جهان و انسان ها را حفظ می کند. به عنوان بخشی از چرخه تولد، زندگی و مرگ، این شیوا است که در نهایت جهان را نابود خواهد کرد. این لزوماً آنقدرها هم که به نظر می رسد بد نیست زیرا به برهما اجازه می دهد تا روند خلقت را از نو آغاز کند.

نمونه هایی از چگونگی تبیین منشأ جهان در آیین هندو عبارتند از:

گل نیلوفر آبی از ناف لرد ویشنو رشد کرد که برهما روی آن نشسته بود. برهما گل را به سه قسمت تقسیم کرد - آسمان، زمین و آسمان.

برهما از تنهایی خود را به دو قسمت تقسیم کرد تا یک نر و یک ماده ایجاد کند. از این نر و ماده همه موجودات خلق شدند.

داستان دیگری به زندگی ناشی از شکستن یک تخم مرغ عظیم اشاره می کند، یعنی زندگی که جهان از آن متولد شده است.

سرود آفرینش از ریگ ودا نتیجه می گیرد که هیچ کس نمی داند جهان چگونه به وجود آمده است و حتی این سوال را مطرح می کند که آیا برهمن می داند یا خیر.

برخی از متون هندو توضیح علمی تری را بر اساس تکامل عناصر اولیه از یک منبع ارائه می دهند.

این گزارش ها و سایر گزارش ها، قرن ها پیش در جایی که ما اکنون به نام هند می شناسیم یا در اطراف آن نوشته شده اند. آنها لزوماً به عنوان حقیقت علمی تحت اللفظی در نظر گرفته نشدند، بلکه نشانگر پیچیدگی و طبیعت نامتناهی جهان هستند.

بسیاری از هندوها آموزه های دینی در مورد جهان را به روش های زیر درک می کنند:

برهما خدای خالق است که با لرد ویشنو و لرد شیوا کار می کند تا چرخه ای بی پایان از جهان ها را حفظ کند. هر سه جنبه از برهمن هستند.

زمان یک خط مستقیم نیست. در عوض، چرخه های ابدی با جهان ها در حال خلق، موجودیت و مرگ و به دنبال آن تفریح، هستی و مرگ وجود دارد. آغاز و پایانی وجود ندارد. این در اعتقاد به تناسخ منعکس شده است.

اسطوره آفرینش و خلقت چین باستان

افسانه های خلقت چینی روایت هایی نمادین درباره منشاء جهان، زمین و زندگی هستند. اسطوره ها در چین از فرهنگی به فرهنگی دیگر متفاوت است. در اساطیر چینی، اصطلاح «اسطوره کیهانی» یا «اسطوره منشأ» دقیق تر از «اسطوره آفرینش» است، زیرا تعداد کمی از داستان ها شامل یک خدای خالق یا اراده الهی هستند. اسطوره های خلقت چینی اساساً با سنت های توحیدی با یک نسخه مجاز متفاوت است، مانند روایت آفرینش پیدایش یهودی-مسیحی: کلاسیک های چینی اسطوره های منشأ متعدد و متناقضی را ثبت می کنند. به طور سنتی، جهان در سال نو چینی ایجاد شد و حیوانات، مردم و خدایان بسیاری در طول 15 روز آن خلق شدند.

برخی از اسطوره های کیهانی چینی مضامین آشنا در اسطوره شناسی تطبیقی دارند. به عنوان مثال، خلقت از هرج و مرج (هندون چینی و کومولپو هاوایی)، اجساد تکه تکه شده یک موجود اولیه (پانگو، یمو هندواروپایی و تیامات بین النهرین)، خواهر و برادرهای والدین جهانی (فوکسی و نووا و ایزاناگی و ایزانامی ژاپنی)، و کیهان شناسی دوگانه. یین و یانگ و اهورا مزدا زرتشتی و آنگرا ماینیو). در مقابل، دیگر مضامین اساطیری منحصرأ چینی هستند. در حالی که اسطوره های بین النهرین، مصر و یونان معتقد بودند که آب اولیه تنها عنصری است که "در آغاز" وجود داشته است، عنصر اساسی کیهان شناسی چینی چی ("نفس، هوا، نیروی حیات") بود. آن بیرل توضیح می دهد که «به اعتقاد بر این بود که چی انرژی کیهانی حاکم بر ماده، زمان و مکان را در بر می گیرد. این انرژی، طبق روایات اسطوره ای چینی، در لحظه خلقت دستخوش دگرگونی می شود، به طوری که عنصر سحابی بخار به عناصر دوگانه متمایز می شود. از نر و ماده، یین و یانگ، ماده سخت و نرم، و سایر عناصر دوتایی.

انواع اسطوره های آفرینش در چین باستان

تائو ته چینگ

تائو ته چینگ که قبل از قرن چهارم قبل از میلاد نوشته شده است، یک کیهان‌شناسی چینی کمتر عرفانی را نشان می‌دهد و برخی از اولین اشارات را به خلقت دارد. چیزی بی خاصیت و در عین حال کامل وجود داشت که قبل از آسمان و زمین متولد شد. بی صدا - بی شکل - به تنهایی و بدون تغییر ایستاده بود. ممکن است آن را مادر آسمان و زمین بدانیم. سبک معمول "راه." راه وحدت را به دنیا آورد، وحدت دوگانگی را به دنیا آورد، دوگانگی تثلیث را به دنیا آورد، تثلیث مخلوقات بی شمار را به دنیا آورد. موجودات بی شمار یین را بر پشت خود حمل می‌کنند و یانگ را در آغوش خود می‌گیرند. آنها این بخارات را خنثی می‌کنند و در نتیجه به هارمونی می‌رسند. تائوئیست‌های بعدی این دنباله را به معنای تائو (دائو، "راه"، بی شکل (ووجی، "بدون نهایی"، واحد (تایجی، "نهایی بزرگ") و دوتایی (یین و یانگ یا بهشت و زمین) تفسیر کردند. ژیراردو استدلال می‌کند که تائو ته چینگ تائو را به عنوان "به نظر می‌رسد یک اصل کیهانی از آغازها بدون مشاهده این احتمال که ریشه در یادآوری نمادین مضامین اساطیری باستانی، به ویژه کیهان‌شناسی داشته باشد، منطقی نیست".

آهنگ های چو

بخش «پرسش‌های آسمانی» کتاب «چو سی» که در حدود قرن چهارم قبل از میلاد نوشته شده است، با طرح سؤالات تعلیمی درباره اسطوره‌های خلقت آغاز می‌شود. بیرل آن را «با ارزش‌ترین سند در اسطوره‌های چینی» می‌نامد و تاریخ قبلی را برای اسطوره‌های آن پیش‌بینی می‌کند «زیرا به وضوح از مجموعه‌ای از اسطوره‌های موجود استفاده می‌کند».

دائویوان

دائویوان (道原، "منشا تائو") یکی از دست نوشته های هوانگدی سیجینگ است که در سال 1973 در میان متون ابریشم Mawangdui کشف شده از یک مقبره مربوط به 168 قبل از میلاد کشف شد. مانند آهنگ های چو در بالا، اعتقاد بر این است که این متن مربوط به قرن چهارم قبل از میلاد و مربوط به همان ایالت جنوبی چو است. این اسطوره کیهانی تائوئیستی آفرینش جهان و انسان ها را از بخار مه آلود بی شکل توصیف می کند و بیرل به شباهت چشمگیر بین مفهوم باستانی "همه یکی بود" آن از وحدت قبل از خلقت و مفهوم کیهانی مدرن تکینگی گرانشی اشاره می کند.

تائی شنگشوی

قرن چهارم یا سوم قبل از میلاد تائی شنگشوی ("بزرگ که آب را به دنیا می آورد")، متنی تائوئیستی که اخیراً در گودیان چو لغزش کاوش شده است، به نظر می رسد افسانه خلقت منحصر به فرد خود را ارائه می دهد، اما تجزیه و تحلیل هنوز نامشخص است.

Huainanzi

Huainanzi 139 قبل از میلاد، متنی التقاطی که به سرپرستی شاهزاده هان لیو آن گردآوری شده است، حاوی دو اسطوره کیهانی است که مفهوم دوگانه یین و یانگ را توسعه می دهد:

زمانی که بهشت و زمین هنوز شکل نگرفته بودند، همه در حال صعود و پرواز، غواصی و کندوکاو بودند. به این ترتیب آن را آغاز بزرگ نامیدند. Grand Inception خلأ سحابی را تولید کرد. فضای خالی سحابی فضا-زمان را تولید کرد، فضا-زمان چی اولیه را تولید کرد. یک مرز [تقسیم] چی اصلی. آن چیزی که پاک و روشن بود گسترش یافت و بهشت را شکل داد. آن چیزی که سنگین و کدر بود به هم چسبید و زمین را تشکیل داد. به هم نزدیک شدن برای چیزهای پاک و لطیف آسان است اما برای سنگین و کدر به هم چسبیدن مشکل است. پس جهنم اول تکمیل شد؛ زمین پس از آن ثابت شد. جوهرهای بهم پیوسته بهشت و زمین بین و یانگ را تولید کردند. ذات مافوق بین و یانگ باعث ایجاد چهار فصل شد. جوهرهای پراکنده چهار فصل، چیزهای بی شماری را خلق کردند. چی داغ یانگ انباشته شده آتش تولید کرد. جوهره چی آتشین خورشید شد. چی سرد بین انباشته شده آب تولید کرد. جوهر چی آبکی ماه شد. چی سرریز از ذات خورشید و ماه، ستارگان و سیارات را ساخته است. خورشید، ماه، ستارگان و سیارات متعلق به بهشت هستند. به زمین تعلق دارد آب و سیل و غبار و خاک. در قدیم، در زمان قبل از آن که بهشت و زمین وجود داشته باشد: فقط تصویر بود و هیچ شکلی. همه چیز مبهم و تاریک، مبهم و نامشخص، بی شکل و بی شکل بود و هیچکس دروازه آن را نمی داند. دو روح بودند که در تاریکی متولد شدند، یکی که بهشت را تأسیس کرد و دیگری که زمین را ساخت. خیلی وسیع! هیچ کس نمی داند که آنها در نهایت به کجا ختم می شوند. خیلی وسیع! هیچ کس نمی داند بالاخره کجا متوقف می شوند. پس از آن آنها به بین و یانگ تمایز یافتند و به هشت جهت اصلی جدا شدند. شرکت و بازده یکدیگر را تشکیل دادند. چیزهای بی شماری در آن زمان شکل گرفتند. انرژی حیاتی کدر تبدیل به موجوداتی شد. انرژی حیاتی تصفیه شده به انسان تبدیل شد.

لینگ شیان

کتاب (靈憲) Lingxian ، که در حدود سال 120 پس از میلاد توسط ژانگ هنگ نوشته شده است، به طور کامل ایجاد آسمان و زمین را توضیح می دهد.

قبل از به وجود آمدن دشت بزرگ [یا پایه بزرگ، تایسو، 太素]، زلالی تاریک و سکون اسرارآمیز، تاریک و تاریک وجود داشت. هیچ تصویری از آن شکل نمی گیرد. وسط آن خالی بود. نمای بیرونی آن وجود نداشت. چیزها به این ترتیب برای دوره های طولانی باقی ماندند. به این ابهام می گویند [میکس، 冥滓]. این ریشه دائو بود... وقتی ساقه دائو رشد کرد، موجوداتی به وجود آمدند و اشکالی به وجود آمدند. در این مرحله، چی اولیه شکافت و تقسیم شد، ابتدا سخت و نرم تقسیم شد، خالص و کدر موقعیت های مختلفی را به خود اختصاص دادند. بهشت در بیرون شکل گرفت و زمین در درون ثابت شد. بهشت بدن خود را از یانگ گرفت، پس گرد و در حال حرکت بود. زمین بدن خود را از یین گرفت، بنابراین صاف و ساکت بود. از طریق حرکت، عمل و فعل وجود داشت. از طریق سکون به هم پیوستگی و دگرگونی وجود داشت. از طریق اتصال به یکدیگر، لقاح حاصل شد، و به مرور زمان همه انواع چیزها رشد کردند. به این منشاء بزرگ [太元، Taiyuan] می گویند. این ثمره دائو بود.

اسطوره آفرینش و خلقت روم باستان

بر اساس باورهای رومیان باستان، جهان تنها با یک خدای اولیه آغاز شد که آن آشوب بود. آشوب، پرتگاهی تاریک، ساکت و خاموش بود که همه آفرینش را در خود جای داده بود. اولین چیزی که از ورطه بیرون آمد، خدای دوم، گایا، زمین بود. گفته می شد که گایا مادر جهان بود و اورانوس یا آسمان از او به وجود آمد. بسیاری از خدایان اولیه دیگر از آشوب ظهور کردند، به ویژه از جمله کوپید، خدای عشق.

بعد از این نسل اول خدایان، تایتان ها بودند. تیتان ها فرزندان گایا و اورانوس بودند. نسل اول تایتان ها شامل شش مجموعه دوقلو بود که هر یک پسر و دختر بودند. این دوازده عبارت بودند از: زحل، اقیانوسوس، یاپتوس، هایپیون، کریوس، کوئوس، اوپس، تتیس، تیا، فیبی، تمیس و منموسین. از این نسل نسل بعدی تایتان ها آمد. برجسته ترین تیتان های این نسل پرومتئوس و اطلس، هر دو پسر یاپتوس هستند. گفته می شود که پرومتئوس آتشی را که از زحل، عموی او ربوده شده بود، به انسان هدیه داد. اطلس به دلیل مجازاتش برای بالا نگه داشتن آسمان پس از جنگ المپیک شناخته شده است.

زحل و اوپس شش فرزند داشتند: مشتری، نپتون، پلوتون، هستیا، جونو و سرس. پنج زحل اول در بدو تولد به دلیل پیشگویی که می گفت توسط یکی از فرزندان سرنگون می شود خوردند. ششمین، مشتری، توسط Ops

دزدیده شد و به زمین برده شد تا توسط پوره ها در جزیره کرت بزرگ شود. سپس آپس به زحل با یک سنگ پیچیده در پتویی تغذیه کرد و او را فریب داد تا فکر کند مشتری است.

هنگامی که مشتری بالغ شد، برای مبارزه با زحل بازگشت. او را مجبور کرد که پنج خواهر و برادرش را پس بگیرد و به مبارزه با تایتان ها پرداخت. او و خواهران و برادرانش که به خدایان المپیک معروفند، با کمک پرومئوس خدایان را شکست دادند. سپس این خدایان حکومت خود را تنظیم کردند و قدرت ها را بین آنها تقسیم کردند، همراه با خدایانی که فرزندان تیتان های دیگر از جمله آپولو و دیانا بودند.

در قلب اساطیر رومی، اسطوره آفرینش قرار دارد که منشأ جهان و موجودات الهی را که آن را شکل داده اند بررسی می کند.

این اسطوره قدرت و خلاقیت خدایان را برجسته می کند و توانایی آنها را در نظم بخشیدن به هرج و مرج نشان می دهد.

لمس میداس

یکی دیگر از اسطوره های متقاعد کننده در اساطیر رومی، داستان شاه میداس و لمس معروف او است که همه چیز را به طلا تبدیل کرده است. این داستان هشدار دهنده عواقب میل و طمع بیش از حد را نشان می دهد و اهمیت تعادل در زندگی را به ما یادآوری می کند.

اوراکل آپولو

یکی از مورد احترام ترین جنبه های اساطیر رومی، اوراکل آپولو است. این بیننده اسطوره ای به عنوان مجرای بین قلمرو فانی و الهی عمل می کرد و برای کسانی که در جستجوی آن بودند، حکمت و راهنمایی می کرد.

نتیجه

این در طبیعت انسان است که در مورد ناشناخته ها تعجب کند و به دنبال پاسخ باشد. اساس تقریباً هر فرهنگی یک افسانه آفرینش است که چگونگی پیدایش شگفتی های زمین را توضیح می دهد. این افسانه ها تأثیر زیادی بر چارچوب مرجع مردم دارند. آنها بر طرز فکر مردم در مورد جهان و جایگاه آنها در ارتباط با محیط اطراف خود تأثیر می گذارند. علیرغم وجود موانع جغرافیایی متعدد، بسیاری از فرهنگ ها اسطوره های خلقت را با همان عناصر اساسی ایجاد کرده اند.

بسیاری از افسانه های خلقت با موضوع تولد شروع می شوند. این ممکن است به این دلیل باشد که تولد نشان دهنده زندگی جدید است و شروع زندگی روی زمین ممکن است شبیه به آغاز زندگی کودک تصور شود. این ارتباط نزدیکی با ایده وجود مادر و پدر در خلقت جهان دارد. مادر و پدر همیشه چهره هایی نیستند که زندگی را روی زمین می آفرینند. گاهی اوقات خلقت تا نسل ها پس از ظهور اولین خدا اتفاق نمی افتد. تقریباً در هر اسطوره ای یک موجود برتر ظاهر می شود. او همان چیزی است که قطار رویدادهایی را که جهان را می آفریند به راه می اندازد. گاه دو موجود هستند، خالق منفعل و فاعل.

همه فرهنگ ها تصور نمی کنند که زندگی روی زمین شروع شود. برخی بر این باورند که منشأ آن در بالا یا پایین جایی که ما اکنون زندگی می کنیم، بوده است. هنوز اسطوره های دیگری ادعا می کنند که زمین زمانی با آب پوشیده شده و زمین به سطح زمین آورده شده است. به اینها اسطوره های غواص می گویند.

بر اساس برخی از فرهنگ ها، انسان ها و حیوانات زمانی در صلح و آرامش با هم زندگی می کردند. اما به دلیل گناهی که توسط انسان ها ایجاد شده است، آنها از هم جدا می شوند. این گناه اغلب توسط تاریکی ایجاد می شود و به عنوان آتش نشان داده می شود. گاهی اوقات بی گناهی انسان ها توسط خدا سلب می شود.

حتی در حال حاضر، با نزدیک شدن به قرن بیست و یکم، ما همچنان به نظریه پردازی در مورد چگونگی خلقت زمین ادامه می دهیم. ما ایده های خود را بر اساس شواهد علمی استوار می کنیم. با این حال، افسانه های خلقت بر اساس آنچه مردم می دیدند در برخی نواحی همچنان استوار اند .

- آفرینش در اساطیر و آیین های باستانی ایران - هایده صیرفی
- کتاب اساطیر ایران - جان هینلز
- دائرالمعارف بزرگ اسلامی
- [*«Mithraism»*](#). *Ancient History Encyclopedia*
- Leeming, David Adams; Leeming, Margaret Adams (2009). A Dictionary of Creation Myths (Oxford Reference Online ed.). Oxford University Press.
- Kimball, Charles (۲۰۰۸). «Creation Myths and Sacred Stories". Comparative Religion. The Teaching Company
- The greek myths (1995) – Robert Graves
- Five Heavenly Emperors: Chinese Myths of Creation-by Song Nan Zhang
- The Star-Bearer: A Creation Myth from Ancient Egypt-by Dianne Hofmeyr
- "Egyptian Mythology: A Guide to the Gods, Goddesses, and Traditions of Ancient Egypt" by Geraldine Pinch
- Bulfinch's Mythology by Thomas Bulfinch
- Roman Myths by Martin J. Dougherty
- Roman Myths and Legends - by Anthony Masters
- Native American creation myths, Harvard-educated linguist and ethnographer Jeremiah Curtin (1835–1906)
- Native American Legends An Anthology of Creation Myths and Origin Tales - by G W Mullins
- Creation: A Story from Ancient India - by Rasamandala Das
- Indian Myths & Legends: Tales of Heroes, Gods & Monsters - By Dr. Raj Balkaran (Introduction by), J.K. Jackson (Editor)
-

